




- دانلود گام به گام تمام دروس ✓
- دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه ✓
- دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی ✓
- دانلود نمونه سوالات امتحانی ✓
- مشاوره کنکور ✓
- فیلم های انگیزشی ✓

 [www.ToranjBook.Net](http://www.ToranjBook.Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://t.me/ToranjBook_Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://www.instagram.com/ToranjBook_Net)

## درسنامه

درس اول عربی

پایه دوازدهم مشترک

(تجربی و ریاضی)

گروه عربی استان کردستان

بابک قجر

نشر نیجه برونک

تلاشی در مسیر موفقیت

﴿ اَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ﴾	با یکتاپرستی به دین روی آور.
اَلدِّينِ فِطْرِي فِي الْاِنْسَانِ. وَ التَّارِيخُ يَقُوْلُ لَنَا:	دینداری در انسان فطری(ذاتی) است و تاریخ به ما می گوید .
لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوْبِ الْاَرْضِ اِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِيْنٌ وَ طَرِيْقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.	هیچ ملتی از ملت‌های زمین نیست ؛ مگر اینکه برای عبادت دین و روشی داشته باشد . (دارد)
فَاَلَا تَارَ الْقَدِيْمَةَ الَّتِي اِكْتَشَفَهَا الْاِنْسَانُ	آثار کهنی که انسان آنها را یافته است .
وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النَّقُوْشِ وَ الرِّسُوْمِ وَ التَّمَاثِيْلِ	و تمدن‌هایی که آنها را در خلال نوشته‌ها ، کنده‌کاری‌ها (نگاره‌ها) ، نقاشی‌ها و تندیس‌ها (مجسمه‌ها) شناخته است
تُوَكِّدُ اَهْتِمَامَ الْاِنْسَانِ بِالدِّينِ وَ تَدُلُّ عَلٰى اَنَّهُ فِطْرِي فِي وُجُوْدِهِ	همت ورزیدن انسان به دین را تاکید می کند بر اینکه (دینداری) در وجود او فطری است .
وَ لَكِنْ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرُهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً	ولی عبادت‌ها و مراسم او خرافی بود ؛
مِثْلُ تَعَدُّدِ الْاِلٰهَةِ وَ تَقْدِيْمِ الْقَرَابِيْنِ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا.	مانند چند خدایی (تعدد خدایان) و پیشکش کردن(تقدیم) قربانی به خدایان برای کسب خشنودی آنها و دوری از شرشان .
وَ اِزْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي اَدْيَانِ النَّاسِ عَلٰى مَرَّ الْعَصُوْرِ.	و در گذر زمان این خرافات در دین‌های مردم افزایش یافت .
وَ لَكِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلٰى هَذِهِ الْحَالَةِ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيْمِ:	ولی خدای - پر برکت و بلند مرتبه باد نام او - مردم را بر همین حالت رها نساخت؛ قطعاً {او} در کتاب کریمش (با کرامتش) فرموده است :
﴿ اَوْ يَحْسَبِ الْاِنْسَانُ اَنْ يَتْرَكَ سُدٰى ﴾	آیا انسان گمان می‌کند (می‌پندارد) که بیهوده رها می‌شود ؟
لِذٰلِكَ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمُ الْاَنْبِيَاۗءَ لِيُبَيِّنُوْا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ.	به همین خاطر پیامبران را برایشان فرستاد تا راه راست و دین حق را برایشان آشکار کنند.
وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيْمُ عَنْ سِيْرَةِ الْاَنْبِيَاۗءِ (ع) وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ اَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِيْنَ.	و قرآن کریم درباره روش(داستان) پیامبران(ع) و درگیری (مبارزه) آنها با مردمان کافر خود با ما سخن گفته است .
وَ لَنَذْكُرْ مِثْلًا اِبْرَاهِيْمَ الْخَلِيْلَ (ع) الَّذِي حَاوَلَ اَنْ يَنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْاَصْنَامِ.	و باید یاد کنیم داستان ابراهیم خلیل (ع) را که تلاش کرد مردمش را از عبادت بت‌ها نجات دهد .
فَفِيْ اَحَدِ الْاَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِيْنَتِهِمْ، بَقِيَ اِبْرَاهِيْمَ (ع) وَ حَيْدًا،	و در یکی از عیدها هنگامی که قوم او از شهرشان خارج شدند ، ابراهیم تنها ماند .
فَحَمَلَ فَاَسًا وَ كَسَرَ جَمِيْعَ الْاَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ اِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيْرَ ثُمَّ عَلِقَ الْفَاَسَ عَلٰى كَتْفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.	پس تبری را برداشت و همه بت‌ها جز بت بزرگ را در معبد شکست سپس تبری را روی دوش او آویزان کرد و معبد را ترک کرد .
وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ شَاهَدُوْا اَصْنَامَهُمْ مَكْسُوْرَةً	و وقتی که مردم برگشتند ، بت‌هایشان را شکسته دیدند
وَ ظَنُّوْا اَنْ اِبْرَاهِيْمَ (ع) هُوَ الْفَاعِلُ فَاَحْضَرُوْهُ لِلْمَحَاكِمَةِ وَ سَاَلُوْهُ:	و گمان کردند که ابراهیم(ع) این کار را کرده است .(انجام داده است)
فَاَحْضَرُوْهُ لِلْمَحَاكِمَةِ وَ سَاَلُوْهُ:	پس او را برای محاکمه کردن (دادگاهی کردن) احضار کردند و از او پرسیدند :
﴿ اَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتْنَا يَا اِبْرَاهِيْمَ ﴾	آیا تو این کار را با خدایانمان انجام دادی ای ابراهیم ؟
فَاَجَابَهُمْ لَمْ تَسْأَلُوْنِيْ؟! اَسْأَلُوْا الصَّنَمَ الْكَبِيْرَ.	پس به آنان پاسخ داد : چرا از من سؤال می کنید؟! از بت بزرگ سؤال کنید .
بَدَأَ الْقَوْمُ بِهَتْمَسُوْنَ:	مردم شروع به پیچ کردن(شروع کردند به آهسته سخن گفتن) :
« اِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ اِلَّمَّا يَقْصِدُ اِبْرَاهِيْمَ الْاِسْتِهْزَاءَ بِاَصْنَامِنَا.»	قطعاً بت سخن نمی‌گوید ؛ ابراهیم فقط قصد دارد بت‌های ما را مسخره کند .
وَ هُنَا ﴿ قَالُوْا حَرِّقُوْهُ وَ انصُرُوْا آلِهَتَكُمْ ﴾	و در اینجا گفتند : او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید
فَقَدَّ فُوْهُ فِي النَّارِ فَاَنْقَذَهُ اللّٰهُ مِنْهَا.	پس او را در آتش انداختند و خداوند او را از آن {آتش} نجات داد.



عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ	
الصحیح	۱- كَانَ الْهَدْفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لِلْإِلَهَةِ كَسْبِ رِضَاهَا وَتَجَنُّبِ شَرِّهَا . هدف از پیشکش کردن (تقدیم) قربانی به خدایان برای کسب خشنودی آنها و دوری از شرشان بود.
الخطأ	۲- عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ (ع) الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ... ابراهیم تبر را روی دوش بت کوچک آویزان کرد
الخطأ	۳- لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ برخی ملت‌ها برای عبادت دین و روشی نداشتن باشد .
الصحیح	۴- الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ أَهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ . آثار قدیمی (کهنه) همت ورزیدن (توجه) انسان به دین را تاکید می کند
الصحیح	۵- إِنَّ التَّدِينَ فِطْرِي فِي الْإِنْسَانِ . همانا دینداری در انسان فطری (ذاتی) است
الصحیح	۶- لَا يَتْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدًى . خداوند انسان را بیهوده رها نمی کند

## اعلموا

## معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس

## ۱- الحروف المشبهة بالفعل

با معانی دقیق حروف پرتکراربرد «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ» آشنا شویم :

■ **إِنَّ** : جمله پس از خود را تأکید می کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾  
بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

■ **أَنَّ** : به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می دهد؛ مثال:

﴿... قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾  
گفت میدانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

## نکته اول :

تفاوت **إِنَّ** و **أَنَّ** در چیست ؟

«**إِنَّ**» ابتدای جمله اسمیه می آید و حالت تأکیدی دارد .

{ **إِنَّ** مُسْتَقْبَلِ الْأُمَّةِ بِيَدِ الْمُعَلِّمِ / قطعاً آینده امت به دست معلم است }

«**أَنَّ**» همراه جمله اسمیه است و دو جمله را به وصل می کند . (وسط جمله می آید)

{ **إِعْلَمُ أَنَّ** يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ / بدان که دست خدا همراه جماعت است }

## نکته دوم

ترجمه کردن «**إِنَّ**» اختیاری است یعنی در تست‌های کنکور چه ترجمه شود و چه ترجمه نشود ایرادی ندارد و مبنای درست و غلط بودن تست نیست . مثال : **إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ** : همانا خداوند تواناست / خداوند توانا است .

## نکته سوم :

گاهی حرف «**إِنَّ**» همراه «ما» به کار می رود : و «**إِنَّمَا**» باید به صورت «فقط، تنها، بدون شک، مسلماً» ترجمه شود .  
**إِنَّمَا** الْحَقُّ مُنْتَصِرٌ : تنها (فقط) حق پیروز است .

تست: (**إِنَّمَا** وليكم الله و رسوله و **الَّذِينَ** آمنوا ...) :

۱) ولی شما فقط الله است و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند ... ← جواب صحیح

۲) همانا ولی شما خداوند است و پیامبرش و هر کس ایمان بیاورد ...

۳) سرور شما بدون شک الله است و پیامبر و آنکه ایمان آورده است ...

۴) بدرستی که خداوند سرور شما است و رسول او و کسی که ایمان آورده است ...



<p><b>نکته چهارم :</b>          إِنَّ غالباً در اول جمله می آید اما باید یادمان باشد که از «إِنَّ» بعد از فعل های (قَالَ و يَقُولُ) و مشتقات آن استفاده می کنیم.          مثال : قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ : «گفت : بی گمان خداوند داناتر است»</p>	
<p><b>نکته پنجم :</b>          انواع «ان»          تا کنون با ۴ نوع «ان» در کتاب درسی آشنا شده اید که باید در جملات به درستی آنها را تشخیص بدهید «إِنَّ / أَنْ / إِنْ / إِنَّ»</p>	
<p>إِنَّ ← حرف شرط است / بعد از آن حتماً فعل می آید / غالباً در ابتدای جمله (فعل شرط و جواب شرط) می آید. / به معنی اگر است .</p>	
<p>أَنْ ← حرف ناصبه است / بعد از آن حتماً فعل (مضارع) می آید / معمولاً در وسط جمله می آید / به معنی «که» است .</p>	
<p>إِنَّ ← حروف مشبهه است / ابتدای جمله اسمیه می آید / حالت تأکیدی دارد / به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است .</p>	
<p>أَنَّ ← حروف مشبهه است / همراه جمله اسمیه می آید / و دو جمله رابه هم وصل می کند / به معنای «که» است.</p>	
<p>بنابراین « إِنْ و أَنْ » قبل از فعل می آیند اما «إِنَّ و أَنْ» قبل از فعل نمی آیند بلکه قبل از اسم می آید .</p>	
<p><b>نکته ششم</b>          معمولاً «لأن» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ مثال:</p>	
پرسش: لماذا ما سافرت بالطائرة؟	پاسخ: لأن بطاقة الطائرة غالية.
ترجمه : چرا با هواپیما مسافرت نکردی ؟	ترجمه : برای اینکه (زیرا) بلیط هواپیما گران است .
<p>■ <b>كَأَنَّ</b> : به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:</p>	
﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾	آنان مانند یاقوت و مرجان اند.
﴿كَأَنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تَدْرُكُ﴾	گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی شود.
<p><b>نکته :</b> كَأَنَّ را با كان اشتباه نگیرید</p>	
<p>■ <b>لَكِنَّ</b> : به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و بر طرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:</p>	
﴿... إِنَّ لِلَّهِ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾	بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.
<p>■ <b>لَيْتَ</b> : به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می رود؛ مثال:</p>	
﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾	و کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم!
<p>■ <b>لَعَلَّ</b> : یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:</p>	
﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾	بی گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

## معلومات بیشتر

حروف مشبّهة بالفعل بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می شوند، آن را به عنوان اسم خود، منصوب می کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی دهند.

مَهْدِي فَائِزٌ فِي مُسَابَقَةِ كُرَّةِ الْمُنْصَدَةِ.

مَهْدِي : مبتدا و مرفوع	فَائِزٌ : خبر و مرفوع
لَيْتَ مَهْدِيًّا فَائِزًا فِي مُسَابَقَةِ كُرَّةِ الْمُنْصَدَةِ!	
مَهْدِي : اسم لیت و منصوب	فَائِزٌ : خبر و مرفوع

لیت و لعل + ... + فعل مضارع : مضارع التزامی ترجمه می شود	ترجمه فعل بعد از «لیت» و «لعل»
لیت + ... + فعل ماضی : ماضی استمراری یا بعید ترجمه می شود.	

## تذکر مهم: در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت توجه کرد.

ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی های زبانی مانند شناخت ویژگی های زبان مبدأ و مقصد باشد.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ ( ١ ) : تَرْجِمْ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ .	و این، روز رستاخیز است ولی شما خودتان نمی دانستید.
١- ﴿ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكُمْ كُنُومٌ لَا تَعْلَمُونَ ﴾	بی گمان خدا کسانی را که صف در صف در راه او می جنگند دوست
٢- ﴿ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بِنْيَانٍ مَرْصُوعٍ ﴾	میدارد؛ گویی که ایشان ساختمانی استوارند.

## اعلموا

## معاني الحروف المشبّهة بالفعل و لا النافية للجنس

## ٢- لا النافية للجنس

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده اید:

١- لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أَمْ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بَجْنُورٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَجْنُورٍ.

٢- لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی رود.

٣- لای نهی مانند لا تَذْهَبُ: نرو.

و به معنای «نباید» بر سر فعل مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبُ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» (وجود ندارد) می باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر «اسم» وارد می شود؛ مثال:

﴿ ... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ... ﴾	جز آنچه به ما آموخته ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)
لَا كَنْزٌ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ.	هیچ گنجی بی نیازکننده تر از قناعت نیست.

## نکته اول :

اسم بعد از لا نفی جنس مفتوح — است . ←

اسم پس از لا نفی جنس بدون ال است . ←

اسم پس از لا نفی جنس مفرد است ←

اسم پس از لا نفی جنس نکره است . ←

اسم پس از لا نفی جنس بدون تنوین است . ←

لا كَنْزٌ ← هیچ گنجی... نیست



نکته دوم :	خوب است بدانیم که خبر لا نفی جنس اغلب به صورت «جار ومجرور» است مثال :
لا رَجُلٌ فِي الْحَفْلَةِ .	لا ماءَ فِي الْبَيْتِ .
	لا خائِنَ فِي فَرِيقِنَا .
	لا شَكَّ فِيهِ .
نکته سوم :	اسم لا، بدون «ال» و دارای فتحه دارد اما خبر لا نفی جنس مرفوع است .
نکته چهارم :	لا شَيْءٌ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ .
	فرق لیس با لا نفی جنس در ترجمه :
	لیس به معنای «نیست» ، اما لا نفی جنس به معنای «هیچ ... نیست» ترجمه می شود .

تست :	عین الصحيح عن «لا» النافية للجنس :
کنکور ریاضی ۹۸	(۱) لا حياءَ و عفافٍ و أدبٍ إلا لعقلٍ ثابت .
	(۲) لا العزّة إلا لربنا الرحيم الذي له كل شيء !
	(۳) لا أتذكر زمانَ ذهبنا إلى تلك الجولة العلمية
	(۴) لا شعب من شعوب العالم إلا و له طريقة للعبادة !
	لا + اسم مرفوع
	لا + ال
	لا + فعل
	لا + اسم ، مفرد ، مفتوح بدون ال

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمْ هَذِهِ الْحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.	
۱. لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ.	هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار باشد.
۲. لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ.	هیچ جهادی مانند جهاد با نفس نیست. (هیچ جنگی مانند جنگ با خود نیست)
۳. لا لِبِاسٍ أَجْمَلٍ مِنَ الْعَافِيَةِ.	هیچ جامه ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.
۴. لا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لا مِرَاثَ كَالْأَدَبِ.	هیچ فقری مانند نادانی (جهل) و هیچ میراثی (ارثی) مانند ادب نیست.
۵. لا سَوْءَ أَسْوَأَ مِنَ الْكَذِبِ .	هیچ بدی از دروغ بدتر نیست.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۳) اَمَلْهُ الْقَرَأَ فِي مَا يَلِي ثُمَّ عَيْنَ نَوْعِ « لا » فِيهِ .		
۱. ﴿ وَ لا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ. ﴾	و کسانی را که غیر خدا را فرا می خوانند	لا تَسْبُوا : لا نهی
۲. ﴿ وَ لا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. ﴾	گفتارشان تو را نباید انوهگین کند زیرا	لا يَحْزَنُ : لا نهی
۳. ﴿ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ ﴾	آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند	لا يَعْلَمُونَ : لا نفی
۴. ﴿ .. رَبَّنَا وَ لا تَحْمِلْنَا ما لا طاقَةَ لَنَا بِهِ ﴾	پروردگارا آنچه توانش را نداریم بر ما تحمل	لا تُحْمَلُ : لا نهی لا طاقَةَ: لا نفی جنس
۵. لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لا يَرْحَمُ النَّاسَ.	خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند	لا يَرْحَمُ : لا نفی



التَّمَارِين		
الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مَعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟		
الْفَأْسُ: تَبْر	ابزاری دارای دسته‌ای چوبی و دندانه‌ای پهن از آهن که به کمک آن (اشیاء) قطع می‌شود:	(۱) أَلَّةٌ ذَاتُ يَدٍ مِنَ الْخَشَبِ وَ سِنَّ عَرِيضَةٌ مِنَ الْحَدِيدِ يُفَطَّعُ بِهَا:
الصَّنَمُ: بَت	تندیس از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می‌شود.	(۲) مِثَالٌ مِنْ حَجَرٍ أَوْ خَشَبٍ أَوْ حَدِيدٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ.
الْكُتْفُ: شَانِه	اندامی از اندامی‌های بدن که بالای تنه واقع می‌شود	(۳) عَضُوٌّ مِنْ أَعْضَاءِ الْجِسْمِ يَقَعُ فَوْقَ الْجَذَعِ.
الْحَنِيفُ: يَكْتَابِرْسْت	ترک کننده باطل و متمایل به دین حق	(۴) التَّارِكُ لِلْبَاطِلِ وَ الْمُتَمَائِلُ إِلَى الدِّينِ الْحَقِّ.
بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ:	ایشان به سخن گفتن به زبانی پنهان آغاز کردند .	(۵) إِنَّهُمْ بَدَّوْا يَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ.
شروع به پچ‌پچ کردند		

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي ( تَرْجِمَ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ ثُمَّ عَيَّنِ الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعْلِ وَ لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ.		
لَيْتَ : الْحَرْفُ الْمُشَبَّهَ	بدو گفته شد : وارد بهشت شو . گفت : ای کاش ! قوم من می‌دانستند . که پروردگارم مرا آمرزیده است و از گرامیان قرار داده است.	(۱) ﴿ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴾
لَا تَحْزَنُ : لَا نَهْي إِنَّ : الْحَرْفُ الْمُشَبَّهَ	اندوهگین نباش زیرا خداوند با ماست.	(۲) ﴿ ... لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ... ﴾
لَا إِلَهَ : لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ	هیچ خدایی جز خداوند نیست	(۳) ﴿ ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ... ﴾
لَا دِينَ / لَا عَهْدَ : لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ	کسی که هیچ {وفای به} عهد و پیمانی ندارد ، هیچ دینی ندارد	(۴) لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ .
إِنَّ مِنْ : الْحَرْفُ الْمُشَبَّهَ	از سنت است که مرد (فرد میزبان) همراه مهمانش تا درب خانه بیرون رود .	(۵) إِنَّ مِنْ السُّنَّةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ

الْتَّمَرِينُ الثَّلَاثُ:		
أ. اِقْرَأِ الشَّعْرَ الْمَسْنُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ، ثُمَّ عَيِّنِ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطًّا.		
ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْآيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمُوصُوفَ		
النَّسَبُ : دودمان	أَبُ : پدر	إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمِّ وَ لِأَبٍ
النَّسَبُ : دودمان	بِالنَّسَبِ : جار و مجرور	لَأُمِّ وَ لِأَبٍ : جار و مجرور
أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ	ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم، تنها از یک مادر و یک پدراند.	

هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ	أُمُّ حَدِيدٍ أُمُّ نُحَاسٍ أُمُّ ذَهَبٍ	آیا آنان را می بینی (می پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده اند؟
تَرَاهُمْ : آنان را می بینی	نُحَاسٍ : مس	خُلِقُوا : فعل مجهول
فِضَّةٍ : نقره	ذَهَبٍ : طلا	مِنْ فِضَّةٍ : جار و مجرور
بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ	هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ	بلکه آنان را می بینی از تکه گلی آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی اند؟
طِينَةٍ : گل	عَظْمٍ : استخوان	خُلِقُوا : فعل مجهول
مِنْ طِينَةٍ : جار و مجرور		

إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ	وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ	افتخار، تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.
إِنَّمَا : تنها	حَيَاءٍ : شرم	لِعَقْلِ ثَابِتٍ : موصوف و صفت
لِعَقْلِ ثَابِتٍ : موصوف و صفت	ثَابِتٍ : اسم فاعل	لِعَقْلِ ثَابِتٍ : موصوف و صفت

الْتَمَرِينَ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

هر غذایی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... و هیچ برکتی در آن نیست.	(۱) كُلُّ طَعَامٍ لَا يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ ... وَلَا بَرَكَةٌ فِيهِ. الفعل المجهول و نوع لا
لا بَرَكَةٌ: لا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ	يَذْكُرُ: فعل مجهول

خشمگین نشو؛ زیرا خشم مایه تباهی است.	(۲) لَا تَغْضَبْ فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ. نوع الفعل
	لا تَغْضَبْ: فعل مضارع نهی

هیچ فقری سخت تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست	(۳) لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. المضاف إليه و نوع لا
لا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ	التَّفَكُّرِ: مضاف إليه لا فَقْرَ / لا عِبَادَةَ:

از آنچه خودتان نمی خورید به مستمندان نخورانید.	(۴) لَا تُطْعَمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. (نوع لا، و مفرد «مساکین»)
مفرد الْمَسَاكِينَ: مسکین	لا تَأْكُلُونَ: لا نفی لا تُطْعَمُوا: لا نهی

به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.	(۵) لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ. فعل النهي، و مضاد عداوة
	لا تَسُبُّوا: لا نهی متضاد عداوة: صداقة

حق را از اهل باطل فرابگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید، نقد کنندگان سخن باشید.	(۶) خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُنُونَا نَقَادَ الْكَلَامِ. (الْمَحَلُّ الْعَرَابِيُّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ)
من أهل: جارو مجرور	الْبَاطِلُ: مفعول مضاف إليه

تلاشی در مسیر موفقیت



الْتَمْرَيْنِ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ .				
جَلَسَ: نشست	جَلَسْنَا:	لا تَجْلِسُوا:	اجلسنَ:	الجالس
	نشستیم	ننشینید	بنشینید	نشسته
فعل ماضی	فعل ماضی	فعل مضارع نهی	فعل امر	اسم فاعل

أَجَلَسَ: نشانید	أَجَلَسْ:	لا تُجَلِسِي:	لَمْ يَجْلِسُوا:	سَيَجْلِسُ:
	بنشان	ننشان	ننشانیدند (ننشانیده‌اند)	خواهد نشانید
فعل ماضی باب إفعال	فعل امر	فعل مضارع نهی	ماضی ساده منفی (ماضی نقلی منفی)	فعل مضارع آینده

عِلِمَ: دانست	قَدْ عَلِمْتَ:	لَمْ أَعْلَمْ:	اعْلَمَ:	لا يَعْلَمُ:
	دانسته‌ای	ندانستم - (ندانسته‌ام)	بدان	نمی‌داند
فعل ماضی	فعل ماضی نقلی	ماضی ساده منفی (ماضی نقلی منفی)	فعل امر	فعل مضارع منفی

عَلَّمَ: یاد داد	قَدْ يَعْلَمُ:	لَنْ يَعْلَمَ:	أَعْلَمُ:	لَيَعْلَمُ:
	شاید (گاهی) یاد می‌دهد	یاد نخواهد داد	یاد می‌دهم	باید یاد بدهد
فعل ماضی باب تفعیل	فعل مضارع	فعل مضارع آینده منفی	فعل مضارع متکلم وحده	فعل امر غایب

قَطَعَ: برید	قُطِعَ:	كَانَا يَقْطَعَانِ:	الْمَقْطُوعُ:	لا تَقْطَعُ:
	بریده شد	می‌بریدند	بریده شده	نبر
فعل ماضی	فعل ماضی مجهول	فعل ماضی استمراری	اسم مفعول	فعل مضارع نهی

انْقَطَعَ: بریده شد	مَا انْقَطَعَ:	سَيَنْقَطِعُ:	الانقطاعُ:	لَنْ يَنْقَطِعَ:
	بریده نشد	بریده خواهد شد	بریده شدن	بریده نخواهد شد
فعل ماضی باب انفعال	فعل ماضی منفی	فعل مضارع آینده	مصدر	فعل مضارع آینده منفی

عَفَرَ: آمرزید	قَدْ عَفَرَ:	لا يَغْفِرُ:	الْمَغْفُورُ:	الْغَفَّارُ:
	آمرزیده است	آمرزیده نمی‌شود	آمرزیده شده	بسیار آمرزنده
فعل ماضی	فعل ماضی نقلی	فعل مضارع منفی	اسم مفعول	اسم مبالغة

اسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست	قَدْ اسْتَعْفَرْتُمُ:	الاستغفارُ:	لا يَسْتَغْفِرُونَ:	اسْتَغْفِرُ:
	آمرزش خواسته‌اید	آمرزش خواستن	آمرزش نمی‌خواهند	آمرزش می‌خواهم
فعل ماضی باب استفعال	فعل ماضی نقلی	مصدر	فعل مضارع منفی	فعل مضارع متکلم وحده

الْتَمْرَيْنِ السَّادِسُ: اِقْرَأْ هَذِهِ الْأَنْشُودَةَ ثُمَّ تَرَجِّمَهَا إِلَى الْفَارْسِيَّةِ.				
يا إلهي يا إلهي	يا مجيب الدعوات	ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها		
اجعل اليوم سعيداً	و كثير البركات	امروز را خوش اقبال و پربرکت بگردان (قرار بده)		
و املأ الصدر انشراحاً	و قمي بالبسمات	و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پرکن		
و اعني في دروسي	و أداء الواجبات	ومرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن .		
و أنر عقلي و قلبي	بالعلوم النافعات	و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن (نورانی کن)		
و اجعل التوفيق حظي	و نصيبي في الحياة	و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده .		
و املأ الدنيا سلاماً	شاملاً كل الجهات	و دنیا را از صلحی فراگیر از هر جهت پر کن .		
و احمني و احم بلادي	من شرور الأحداث	و از من و کشورم (سرزمینم) از پيشامدهای بد نگهداری کن .		



التَّمْرِينُ السَّابِعُ: صَعِّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.		
۱- قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ (ع) :	امام حسن(ع) فرمود: بی گمان بهترین نیکی،	(أَنَّ • إِنَّ • لَكِنَّ • )
«...أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ.»	خُلُقِ نِيكُوسْتِ	
إِنَّ: جملهٔ پس از خود را تأکید می کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است و اول جمله می آید؛ (أَنْ وَسَطِ جَمَلِهِ مِی آید		
۲- سَأَلَ الْمُدِيرَ: أَمْ فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟	از مدیر سوال شد: آیا دانش آموزی در مدرسه هست؟	(لَإِنَّ • لَا • فَإِنَّ • )
فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا»	پس جواب داد: «هیچ دانش آموزی اینجا نیست.»	
لا نفی جنس است به معنای «هیچ ... نیست» می باشد، بر سر «اسم» وارد می شود؛		
۳- حَضَرَ السَّاحَ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ: ... الدَّلِيلُ لَمْ يَحْضُرَ.	گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛	(أَنَّ • لَكِنَّ • لَعَلَّ • )
	ولی راهنما حاضر نشده است	
لَكِنَّ: به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و بر طرف کردن ابهام جملهٔ قبل از خودش است؛		
۴- تَمَنَّى الْمَزَارِعَ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!»	کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران ببارد!»	(كَأَنَّ • لِأَنَّ • لَيْتَ • )
لَيْتَ: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست		
۵- لِمَاذَا يَبْكِي الطِّفْلُ؟ - ... جَائِعٌ.	چرا کودک گریه می کند زیرا گرسنه است	(أَنَّهُ • لِأَنَّهُ • لَيْتَ • )
معمولاً «لأن» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ و در جواب لماذا آمده است.		

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: اكْمَلْ تَرْجَمَةَ هَذَا النَّصِّ؛ ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.		
حِينَ يَرَى «الطَّائِرَ الذَّكِيَّ» حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قَرَبَ عُشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانَ الْمَفْتَرِسَ هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعُشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خُدَاعِ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ إِنْقَاذِ حَيَاةِ فِرَاخِهِ، يَطِيرُ بَعْتَهُ.		
پرندهٔ باهوش هنگامی که جانور درنده‌ای را نزدیک لانه اش می بیند، روبه رویش وانمود می کند که بالش شکسته است، در نتیجه جانور درنده این شکار را تعقیب می کند و از لانه بسیار دور می شود و وقتی که این پرنده از فریب دشمن و دور شدنش و نجات زندگی جوجه هایش مطمئن می شود، ناگهان پرواز می کند.		
۱- تَمَنَّى: آرزو داشت «مضارع: يَتَمَنَّى»	۲- مَكْسُورٌ: شکسته	۳- تَبِعَ: تعقیب کرد
۴- فَرِيسَةَ: شکار «جمع: فَرَائِسُ»	۵- تَأَكَّدَ: مطمئن شد	۶- خُدَاعٌ: فریب
ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.		
حِينَ يَرَى «الطَّائِرَ الذَّكِيَّ» (فاعل و مرفوع) الذَّكِيَّ «حَيَوَانًا (مفعول و منصوب) مُفْتَرِسًا (صفت و منصوب) قَرَبَ عُشِّهِ (مضاف الیه و مجرور)، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانَ (فاعل و مرفوع) الْمَفْتَرِسَ (مفعول و منصوب) هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعُشِّ (جار و مجرور) كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خُدَاعِ (مجرور به حرف جر) الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ إِنْقَاذِ حَيَاةِ (مضاف الیه و مجرور) فِرَاخِهِ، يَطِيرُ بَعْتَهُ.		

مَكَّةُ الْمَكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ	
﴿... لِّلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا...﴾	حج خانه {خدا} بر مردم بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند واجب الهی است.
مَكَّةُ الْمَكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ	مکه مکرمه و مدینه منوره
جَلَسَ اَعْضَاءُ الْاُسْرَةِ اَمَامَ التَّلْفَازِ مُشْتاقِيْنَ	اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند.
يَشَاهِدُوْنَ الْحِجَّاجَ فِي الْمَطَارِ	در حالی که حاجی ها را در فرودگاه تماشا می کردند
نَظَرَ « عَارِفٌ » اِلَى وَالِدَيْهِ فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَساقَطُ مِنْ اَعْيُنِهِمَا.	عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی درپی می افتند (سرازیر می شدند).
فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا اَبِي لِمَ تَبْكِي؟	پس عارف با تعجب از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟!
الْاَبُ: حِيْنَما اَرَى النَّاسَ يَذْهَبُوْنَ اِلَى الْحِجِّ، تُمرُّ اَمَامِي ذِكْرِيَّايِ	پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند؛
فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي اُذْهَبَ مَرَّةً اُخْرٰى!	و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم.
رَقِيَّةٌ: وَلَكِنَّكَ اَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحِجِّ فِي السَّنَةِ الْماضِيَةِ مَعَ اُمِّي!	رقیه: ولی تو فريضة حج را همراه مادرم در سال گذشته بجا آوردی!
الْاُمُّ: لَقَدْ اشْتاقَ اَبُوكَما اِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيْعِ الشَّرِيفِ.	مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شريف: مسجد الحرام و مسجد پیامبر؛ و همچنین [قبرستان] بقیع شريف شده است.
عَارِفٌ: اَأَنْتَ مُشْتاقَةٌ اَيْضًا يَا اُمًّا؟	عارف: ای مادر، آیا تو نیز مشتاق هستی؟!
الْاُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّكْيَدِ يَا بَنِي.	مادر: بله، البته پسرکم.
الْاَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِيْنَ يَرِي هَذَا الْمَشْهَدَ يَشْتاقُ اِلَيْهَا.	پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، مشتاق آن می شود.
عَارِفٌ: ما هِيَ ذِكْرِيَّاتُكُما عَنِ الْحِجِّ؟	عارف: خاطرات شما از حج چیست؟
الْاَبُ: اَتَذْكَرُ حِيَامَ الْحِجَّاجِ فِي مَنى وَ عَرَفَاتِ وَ رَمِي الْجِمْرَاتِ وَ الطَّوَافِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ،	پدر: به یاد می آورم چادرهای حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شريف را،
وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ زِيَارَةِ الْبَقِيْعِ الشَّرِيفِ.	و سعی میان صفا و مروه و زیارت بقیع شريف را (به یاد می آورم).
الْاُمُّ: وَ اَنَا اَتَذْكَرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيَّ ﷺ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَاقِعِ فِي قَمْتِهِ.	مادر: و من کوه نور را به یاد می آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلّه آن عبادت می کرد.
رَقِيَّةٌ: اَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّيْنِيَةِ اَنَّ اَوْلٰى اَيَّاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ.	رقیه: من در کتاب دینی (دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نازل شد.
هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ يَا اُمًّا؟	ای مادر، آیا غار را دیدی؟
الْاُمُّ: لَا يَا بَنِيَّتِي. الْغَارُ يَفِئُ فَوْقَ جَبَلٍ مَرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صَعُودَهُ اِلَّا الْاَقْوِيَاءُ.	مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع است، (که جز افراد قوی نمی توانند از آن بالا بروند) یا (که فقط افراد قوی می توانند از آن بالا بروند)
وَ اَنْتَ تَعْلَمِيْنَ رَجْلِي تُوَلِّمَنِي.	و تو می دانی که پایم درد می کند.
رَقِيَّةٌ: هَلْ رَأَيْتَما غَارَ ثُورِ الَّذِي لَجَأَ اِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ اِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟	رقیه: آیا غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد دیدید؟
الْاَبُ: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ اَنَا اَمْنِي اَنَّ اَشْتَرَفَ مَعَ جَمِيعِ اَعْضَاءِ الْاُسْرَةِ وَ مَعَ الْاَقْرَباءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةِ الْمَكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً اُخْرٰى	پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره بار دیگر مشرف بشوم
وَ اَزُورَ هَذِهِ الْاَمْاَكِنَ.	و این مکان ها را زیارت کنم.



الْمَعْجَم		
آلَمَ : به درد آورد (مضارع: يُؤْلِمُ) «رَجُلِي تُوْلِمَنِي: پایم درد م میکند» اشْتَأَقَ : مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأَقُ) أَمَاهُ : ای مادرم بَنِي : پسرکم بَنِيَّتِي : دخترکم	تَعَبَدَ : عبادت کرد التَّلْفَازُ : تلویزیون الْخِيَامُ : چادرها «مفرد: الْخِيَمَة» الرَّجُلُ : پا «جمع: الأَرْجُلُ» رَمَى الْجَمْرَاتِ : پرتاب ریگ ها (در مراسم حج) السَّعْيُ : دویدن ، تلاش	زَارَ : دیدار کرد(مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» الْقِمَّةُ : قلّه «جمع: الْقِمَم» لَجَأَ إِلَى : به ... پناه برد مَرَّ : گذر کرد (مضارع: يَمْرُ) المَشْهَدُ : صحنه

## عَيْنُ جَوَابِ الأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ العَمُودِ الثَّانِي. (اِثْنَانِ زَائِدَانِ)

١) لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةَ عَارِفٍ وَ رَقِيَةَ جَبَلِ النُّورِ؟ چرا مادرعارف و رقيه از کوه نور بالا نرفت؟	لِأَنَّ رَجُلَ الأُمِّ كَانَتْ تُؤْلِمُهَا. زیرا پای مادر درد می کرد.	اشْتَأَقَ إِلَيْهِ.
٢) مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟	الْحَجَّاجِ فِي المَطَارِ. حاجیان در فرودگاه را	
٣) أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الأُسْرَةِ؟ اعضای خانواده کجا نشستند؟	أَمَامَ التَّلْفَازِ. در برابر تلویزیون	
٤) كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟ کوه نور چگونه می باشد؟	يَكُونُ مُرْتَفِعًا. بلند می باشد.	
٥) مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ چه کسی گریه می کرد؟	والدا الأُسْرَةِ. پدر و مادر خانواده	رَأْسِي يُؤْلِمُنِي

تلاشی در مسیر موفقیت



اعلموا أَحَال (قید حالت) آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟		
الف	ب	ج
رَأَيْتُ وَكِدًا مَسْرُورًا.	رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ.	رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.
پسر خوشحالی را دیدم.	پسر خوشحال را دیدم.	پسر را خوشحال دیدم.
<p>مَسْرُورًا در جمله الف و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟          آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟          در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَكِدًا» و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفت «الْوَلَدَ» و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالتِ «الْوَلَدَ» است.          برخی کلمات یا عبارات در جمله، حالت یک اسم (فاعل، مفعول، نائب فاعل...) را هنگام وقوع فعل نشان می دهند.          به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می گوئیم. (جمله ج)          و به آن اسم (فرد یا افراد) که قید حالت برایش آورده شده است ذوالحال (صاحب حال یا مرجع حال) گفته می شود. و معمولاً معرفه است (معرفه: اسم ال..... / اسم علم / ضمیر)</p>		
ذَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.	(دختر خوشحال رفت)	ذَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً. (دختر با خوشحالی رفت)
صفت	قید حالت (حال)	
<p>اشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْعَةِ نَشِيطًا.</p> <p>ذوالحال (حالت)      حال (قید حالت)</p> <p><b>نکته ۱:</b> حال یا همان قید حالت در جمله دارای ویژگی‌های زیر است که در تشخیص به ما کمک می‌کند که در پیدا کردن دچار اشتباه نشویم.</p> <p>۱- حال (قید حالت) باید نکره باشد. (پس کلمه‌ای که «ال» دارد نمی‌تواند به عنوان حال به کار برود)</p> <p>۲- حال (قید حالت) باید منصوب باشد. (پس آخر کلمه یکی از این علامت‌ها — / ین (در اسم‌های مثنی) / ین (در اسم‌های جمع مذکر) / ات (در اسم‌های جمع مؤنث) را می‌گیرد.)</p> <p>۳- حال (قید حالت) معمولاً به صورت اسم فاعل، اسم مفعول، و یا اسمی که معنی صفت ساده یا مطلق فارسی می‌دهد می‌باشد.</p> <p>اشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْعَةِ نَشِيطًا</p>		

<p><b>نکته ۲:</b> در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:</p> <p>وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.</p> <p>الْأَعْبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمَسَابِقَةِ مَبْتَسِمِينَ.</p> <p>هَاتَانِ الْبِنَتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.</p>
<p><b>نکته ۳:</b> حال باید از نظر جنس (مذکر و مؤنث) و تعداد (مفرد، مثنی، جمع) با ذوالحال خود مطابقت داشته باشد.</p>
<p><b>نکته ۴:</b> در جمله اگر مفرد یا مثنی یا جمع باشد، در زبان فارسی به صورت مفرد ترجمه می‌شود.</p>

حال	اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ.	
مَتَأَخَّرِينَ	مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند.	وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مَتَأَخَّرِينَ وَ رَكِبَا الطَّائِرَةَ.
راضیه	دختر دانش آموز در انجام تکلیف هایش با خشنودی تلاش می کند و به مادرش کمک می کند.	تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ واجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَ تُسَاعِدُ أُمَّهَا.
فَرِحِينَ	امروز تماشاگران با خوشحالی تیم برنده شان را تشویق می کنند.	يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِحِينَ الْيَوْمَ.
مَجِدَّتَيْنِ	دو دختر دانش آموز (دانش آموزان دختر) با جدیت درسهایشان را می خوانند.	الطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مَجِدَّتَيْنِ.

نکته ۵: گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛ مثال:

الف) رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ.	ب) أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.
کشاورز را دیدم در حالی که محصول را جمع می کرد.	قاسم را می بینم در حالی که میان دو درخت نشسته است.

نکته ۶:

- جمله حالیه بعد از یک جمله کامل می آید
- جمله حالیه مطلبی را درباره اسم معرفه که قبل از آن آمده بیان می کند.
- از این فرمول می توان برای شناسایی جمله حالیه استفاده کرد:

فعل + اسم معرفه + و + ضمیر + (اسم یا فعل)

جمله حالیه

نکته ۷: در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

نکته ۸: در جمله حالیه از «در حالی که» برای ترجمه کمک می گیریم.

عین الصحیح : تست : عمومی خارج ۹۸

۱) رَأَيْتُ مُعَلِّمًا مُسْرورًا وَ هُوَ يَجِيبُ عَلَيَّ أَسْئَلَةَ التَّلَامِيذِ : معلم را در حالی که خوشحال بود دیدم که به سؤالات دانش آموزان پاسخ می داد!

۲) حان (=جاء) وَقْتُ الامتحاناتِ وَ أَنْتُمْ غَافِلُونَ عنها : زمان امتحانات فرا رسید در حالی که شما از آن غافل هستید ! \*\*\*

۳) دعوت صدیقی و هو یکتب رسالة : دوستم را دعوت کردم در حالی که نامه ای نوشته بود!

۴) يُسَاعِدُ الْوَلَدَ أُمَّهُ مَبْتَسِمَةً : فرزند در حالی که خندان است به مادرش کمک می کند

عین ما فيه الحال : (ریاضی ۹۸)

۱- جاء لنا مدعوون كثيرون و هم تناولوا الطعام في ساعة متأخرة! (در این جمله مدعوون نکره است) = جمله وصفیه

۲- جاء ضيوف كثيرون و جاء صاحب البيت و استقبلهم بحفاوة!

۳- جاء الضيوف الكثيرون و هم يتكلمون عن ذكريات الضيافة \*\*\* (در این جمله الضيوف معرفه است) = جمله حالیه

۴- جاء لنا المدعوون الكثيرون حين كنا نتلم مع أصدقائنا

عین ما فيه الحال: ریاضی ۹۹

۱) إِنَّ الشَّجْرَةَ الْخَبْزِ شَجْرَةٌ عَجِيبَةٌ وَ تَحْمَلُ الْأَثْمَارَ فِي نَهَايَةِ الْأَغْصَانِ !

۲) رَأَيْتُ شَجْرَةَ الْخَبْزِ وَ هِيَ تَحْمَلُ أَثْمَارَهَا فِي نَهَايَةِ أَغْصَانِهَا ! \*\*\*

۳) رَأَيْتُ شَجْرَةَ الْخَبْزِ الَّتِي تَحْمَلُ الْأَثْمَارَ فِي نَهَايَةِ الْأَغْصَانِ !

۴) شَجْرَةُ الْخَبْزِ شَجْرَةٌ تَحْمَلُ أَثْمَارَهَا فِي نَهَايَةِ أَغْصَانِهَا !



عَيْنَ الصَّحِيحِ لِلْفَرَاعَاتِ: انسانی / اختصاصی ۹۹

«رَبِّمَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَمْلِكَ كُلَّ مَا تَرِيدُ وَ أَنْ تَظَاهِمَ، وَلَكِنْ عِنْدَمَا يَدْعُو عَلَيْكَ مَظْلُومٌ تَفْقَدُ كُلَّ مَا مَلَكَتْ فَفَقَدْنَا أَبَدِيًّا»  
.....بتوانی هر چه را بخواهی مالک شوی.....، ولی وقتی که یک مظلوم تو را نفرین می کند، همه آنچه را بدست آورده ای ..... از دست می دهی.

(۲) چه بسا / درحالیکه ستمکاری / تا ابد \*\*\*

(۱) شاید / با ستمکار بودند / مطمئنا

(۴) چه بسا / با ستمکار بودند / مطمئنا

(۳) شاید / حال آنکه ظالمی / تا زمانی

حال	اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ ثُمَّ عَيْنِ «الْحَالِ»
ضَعِيفًا	﴿ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴾
	و انسان، ناتوان آفریده شده است.
أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ (حال جمله)	﴿ وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ﴾
	و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید.
مَبْشُرِينَ	﴿ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً قَبَعَتْ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مَبْشُرِينَ ﴾
	مردم امتی یگانه بودند و خداوند، پیامبران را مژده دهنده فرستاد.
رَاضِيَةً مَرْضِيَةً	﴿ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً ﴾
	ای نفس آرام، با خشنودی خود و خشنودی خدا به سوی پروردگارت بازگرد.
	نکته ۵: در یک جمله ممکن است حال متعدد و بیشتر از یک حال وجود داشته باشد
هُمْ رَاكِعُونَ (حال جمله)	﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴾
	تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شما هستند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می آورند و زکات مال به در می کنند. (سرپرست شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، کسانی که نماز را بر پای می دارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع هستند.)

عَيْنِ الْأَصْحَحِ وَ الْأَدَقِّ فِي الْجَوَابِ لِلتَّرْجِمَةِ: زبان ۹۸

﴿ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ... ﴾:

۱- سستی مکنید و غمگین مشوید زیرا شما برتر هستید

۲- سست مشوید و غم مخورید در حالی که شما هستید برتران ... \*\*\*\*

۱- شکارا «وهن» دست ندهد و دچار حزن نشوید چه شماستید برتران ...

۲- دچار «وهن» و سستی نشوید و غم مخورید چه برتر از همه شماستید ...

عَيْنِ الْأَصْحَحِ وَ الْأَدَقِّ فِي الْجَوَابِ لِلتَّرْجِمَةِ: هنر ۹۸

﴿ ... الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴾

۱- آنها که در حال رکوع کردن نماز می-گذارند و زکات می دهند!

۲- کسانی که اقامه نماز می-کنند و زکات می-دهند و در حال رکوع هستند!

۳- آنان که نماز را اقامه می-کنند و در حال رکوع کردن زکات خود را می پردازند!

۴- کسانی که نماز را بر پا می-دارند و در حالی که در رکوع هستند زکات را می دهند! \*\*\*



التمارين	
أ- عَيْنُ نَوْعِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. (نوعُ الْكَلِمَاتِ: اسْمٌ فَاعِلٌ وَ اسْمٌ مَفْعُولٌ وَ اسْمٌ مَكَانٍ وَ اسْمٌ مَبَالِغَةٌ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)	
متن	ترجمه
«السيد مسلمي» مزارع.	«آقای مسلمی» کشاورز است.
مِزَارِعٌ : ( م... .. ) اسم فاعل (ثلاثي مزيد)	
هُوَ يَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ بِطَرُودٍ بِمُحَافَظَةِ مازَندَران.	او در روستای پطرد از استان مازندران سکونت دارد.
( يَسْكُنُ ) فِعْلٌ مُضَارِعٌ /	
إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ وَ صَبَاحٌ وَ مُحْتَرَمٌ.	او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است.
( صَادِقٌ ) : اسْمٌ فَاعِلٍ ( صَبَاحٌ ) : اسْمٌ مَبَالِغَةٌ ( مُحْتَرَمٌ ) : اسْمٌ مَفْعُولٍ	
فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسَافِرِينَ وَاقِفِينَ	در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبه روی مسجد روستا ایستاده دید.
( مِنَ ) : حَرْفٌ جَرٍّ ( الْمُسَافِرِينَ ) : اسْمٌ فَاعِلٍ ( وَاقِفِينَ ) : اسْمٌ فَاعِلٍ ( مَسْجِدٌ ) : اسْمٌ مَكَانٍ	
فَدَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنِ سَبَبِ وَقُوفِهِمْ	پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید.
( دَهَبَ ) : فِعْلٌ مَاضٍ ( عَنِ ) : حَرْفٌ جَرٍّ	
فَقَالُوا: إِنَّ سَيَّارَتَنَا مَعْطَلَةٌ.	پس گفتند: ماشینمان خراب شده است.
( مَعْطَلَةٌ ) : اسْمٌ مَفْعُولٍ	
فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِي بِصَدِيقِهِ مَصْلِحِ السَّيَّارَاتِ؛	پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار ماشین تماس گرفت
( مَصْلِحٌ ) : اسْمٌ فَاعِلٍ	
لَكِي يَصْلِحَ سَيَّارَتَهُمْ.	تا خودروی آنها را تعمیر کند؛
( يَصْلِحُ ) : فِعْلٌ مُضَارِعٌ	
وَ جَاءَ صَدِيقُهُ وَ جَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَّارَةِ	و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید
( سَيَّارَةٌ ) : اسْمٌ مَبَالِغَةٌ ( جَرَّارَةٌ ) : اسْمٌ مَبَالِغَةٌ	
وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفٍ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ.	و آن را به تعمیرگاه ماشین برد
( مَوْقِفٌ ) : اسْمٌ مَكَانٍ ( تَصْلِيحٌ ) : مَصْدَرٌ	
المعطل: خراب شده	الجرارة: تراکتور
الموقف: ایستگاه	موقف تصليح السيارات: تعمیرگاه خودرو
ب- ما مهنة صديق السيد مسلمي؟	إنه مصلح السيارات. / يا / هو مصلح السيارات. / يا / صديق السيد مسلمي مصلح.
ج- كم جاراً و مجروراً في النص؟	تسعة: في قريّة / مُحَافَظَةٍ / في يَوْمٍ / مِنَ الْأَيَّامِ / مِنَ الْمُسَافِرِينَ / بِالْجَرَّارَةِ / بِصَدِيقٍ / إِلَى مَوْقِفٍ / عَنِ سَبَبِ
د- أين يعيش السيد مسلمي؟	١) يعيش السيد مسلمي في قريّة بطرود مُحَافَظَةِ مازَندَران. ٢) يعيش في قريّة بطرود مُحَافَظَةِ مازَندَران. ٣) يعيش في مُحَافَظَةِ مازَندَران.

ه - اُكْتُبْ مُفْرَدَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ				
سَادَةٌ: سِيد	قَرْيَةٌ: قَرْيَةٌ	رِجَالٌ: رِجَالٌ	أَيَّامٌ: أَيَّامٌ	سَيَّارَاتٌ: سَيَّارَةٌ
مُصْلِحُونَ: مُصْلِحٌ	أَصْدِقَاءٌ: صَدِيقٌ	مَوَاقِفٌ: مَوْقِفٌ	جَرَارَاتٌ: جَرَارَةٌ	جَمَاعَاتٌ: جَمَاعَةٌ

الْتَمِرِينَ الثَّانِي: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.		
الأصدقاء □ الأحباء □ الأقرباء □ الأربعاء <input checked="" type="checkbox"/>	دوستان / یاران / نزدیکان / چهارشنبه	الأربعاء
الطين □ الملقف <input checked="" type="checkbox"/> التراب □ الحجر □	گل / پرونده / خاک / سنگ	الملقف
الأعين □ الأكتاف □ الفأس <input checked="" type="checkbox"/> الأسنان □	چشمان / کتف ها / تبر / دندان ها	الفأس
الغراب □ العصفور □ الحمامة □ المائدة <input checked="" type="checkbox"/>	کلاغ / گنجشک / کبوتر / سفره غذا	المائدة
العظم □ اللحم □ العام <input checked="" type="checkbox"/> الدم □	استخوان / گوشت / سال / خون	العام
الخيام <input checked="" type="checkbox"/> أمس □ غداً □ اليوم □	چادرها / دیروز / فردا / امروز	الخيام

الْتَمِرِينَ الثَّلَاثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.		
﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾	پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده.	حَسَنَةً: (مفعول) الأخرّة: (مجرور به حرف جر)
﴿... جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾	حق آمد و باطل نابود شد.	جاء: (فعل) الحق: (فاعل)، زَهَقَ: (فعل) الباطل: (فاعل)
﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...﴾	از بردباری و نماز یاری بجوید.	استعينوا (فعل امر) ، بالصبر (مجرور به حرف جر)
﴿... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ...﴾	بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند.	الله (مضاف إليه)
﴿... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾	هر کسی چشنده مرگ است.	كُلٌّ (مبتدأ) نفس (مضاف اليه) ذائقة (خبر)

الْتَمِرِينَ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ كَلِمَةً مَنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِينِ		
ابني الصغير.	پسر کوچکم	بني: (پسرکم)
بنتي الصغيرة	(دختر کوچکم)	بنتي (دخترکم)
أعلى الجبل و رأسه.	بالای کوه و سر آن	أقمة (قله)
مكان وقوف السيارات و الأحفلات.	جای ایستادن اتومبیل ها و اتوبوس ها	الموقف (ایستگاه)
سيارة نستخدمها للعمل في المزرعة.	خودرویی که برای کار در کشتزار آن را به کار می بریم.	الجرارة: (تراکتور)
صفة لجهاز أو آلة أو أداة بحاجة إلى التصليح.	صفتی برای دستگاهی یا ابزاری یا دست افزاری که نیاز به تعمیر دارد.	المعطلة: (خراب)



الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.			
۱- کَتَبَ:	قَدْ كُتِبَ التَّمْرِينُ	لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟	لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا.
نوشت	تمرین نوشته شده است.	چرا درست را نمی نویسی؟	چیزی ننوشتی / چیزی ننوشته‌ای
	ماضی نقلی / قد+ماضی	مضارع منفی / لا+مضارع	ماضی ساده منفی (نقلی منفی) / لم+مضارع

۲- تَكَاتَبَ:			
الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا:	رَجَاءُ، تَكَاتَبَا:	تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ:	
آن دو دوست به هم نامه نگاری کردند.	لطفاً، با هم نامه نگاری کنید.	آن دو هم کلاسی با هم نامه نگاری کردند.	
ماضی باب تفاعل مثنی غایب	امر باب تفاعل مثنی غایب	ماضی باب تفاعل مفرد مذکر غایب	

۳- مَنَعَ:			
مُنَعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ:	لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ:	شَاهَدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ:	
از مواد قندی منع شدم.	مانع خروج ما نشو؛ مانع بیرون رفتن ما نشو؛	مانعی را در راه دیدیم.	
فعل ماضی؛ متکلم الوحده	فعل نهی؛ مفرد مذکر مخاطب	مانع: اسم فاعل	

۴- اَمْتَنَعَ:			
لَنْ مَمْتَنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ:	لَا مَمْتَنَعُوا عَنِ الْأَكْلِ:	كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اَمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ:	
از خارج شدن خودداری نخواهیم کرد.	از غذا خوردن خودداری نکنید.	نگهبان از خوابیدن خودداری کرده بود.	
لن+فعل مضارع = مستقبل فارسی	فعل مضارع نهی	کان+قد+ماضی = ماضی بعید	

۵- عَمِلَ:			
لَمْ مَا عَمَلْتُمْ بَوَاجِبَاتِكُمْ؟	أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟	الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ:	
چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	آیا در کارخانه کار می کنید؟	کارگران مشغول کارند.	
ما+ماضی = ماضی منفی	مضارع / جمع مذکر مخاطب	عمال: جمع مکسر عامل: اسم فاعل	

۶- عَامَلَ:			
إِلَهِي، عَامَلْنَا بِفَضْلِكَ:	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بَعْدَكَ:	كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا:	
ای خدای من، با لطفت با ما رفتار کن.	ای خدای من، با دادگری ات با ما رفتار نکن.	با ما به خوبی رفتار می کردند.	
فعل امر / مفرد مذکر مخاطب	فعل نهی / مفرد مذکر مخاطب	کان+مضارع = ماضی استمراری	

۷- ذَكَرَ:			
قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ:	ذَكَرْتُ بِالْخَيْرِ:	قَدْ يَذُكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقُدَمَاةَ:	
مؤمن پروردگارش را یاد کرده است.	به نیکی یاد شدی.	استاد شاگردان قدیمش را گاهی یاد می کند.	
قد+ماضی = ماضی نقلی	فعل ماضی مجهول	قد+مضارع: قد: گاهی / شاید	

۸- تَذَكَّرَ:			
جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي:	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ:	لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي:	
پدر بزرگ و مادربزرگم مرا یاد کردند.	معلم، ما را به یاد خواهد آورد.	ای هم کلاسی من، تو را به یاد نمی آورم.	
فعل ماضی +نون وقایه +ي	س+مضارع = مستقبل فارسی	لا+مضارع: مضارع منفی	

الْتَمْرِينُ السَّادِسُ : تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ (سَمَكَةُ السَّهْمِ)		
سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ.	ماهی تیرانداز عجیب ترین ماهی در صید است.	سَمَكَةُ (مبتداً)
إِنَّهَا تَطْلُقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مِمَّتَالِيَةً مِنْ قَمِّهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ	او قطره های آب را به صورت پی در پی با قدرتی از دهانش به سوی هوا رها می کند	حال (قید حالت) الْهَوَاءِ (مجرور به حرف جرّ)
تَشْبِيهِهُ إِطْلَاقُ السَّهْمِ	که شبیه رهاساختن تیر است	
وَ تَطْلُقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ	و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می کند	
وَ عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا حَيَّةٌ.	و وقتی که حشره روی سطح آب می افتد، آن را زنده می بلعد.	الْحَشْرَةُ (فاعل) الماء (مضافٌ إليه) حَيَّةٌ (حال / قید حالت)
هُوَ أَسْمَاكِ الزَّيْتَةِ مَعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ	علاقه مندان به ماهی های زینتی شیفته این ماهی هستند؛	هُوَ (مبتداً) مَعْجَبُونَ (خبر)
وَ لَكِنْ تَغْذِيَّتُهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ	ولی خوراک دادن به آنها برایشان سخت است؛	
لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَائِسَ الْحَيَّةَ.	زیرا این ماهی ها دوست دارند که شکارهای زنده بخورند.	الْفَرَائِسَ (مفعول) / الْحَيَّةَ (صفة)
سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْرَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَهِيَ تَسِيرُ مَعَهَا.	ماهی تیلابیا از عجیب ترین ماهی هاست که از بچه هایش (نوزادانش) در حالی که همراهشان حرکت می کند دفاع می کند.	صِغَارِ (مجرور به حرف جرّ) و هي تَسِيرُ مَعَهَا. (حال) جمله حالیه (و + ضمیر + فعل)
إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شِمَالِ إِفْرِيقِيَا.	او در شمال آفریقا زندگی می کند	
وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ	و این ماهی هنگام خطر بچه هایش را می بلعد؛	صِغَارَهَا (مفعول)
ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِهِ.	سپس پس از برطرف شدن خطر آنها را خارج می کند.	

سَمَكَةُ السَّهْمِ : ماهی تیرانداز	۲- أَطْلَقَ: رها کرد	۳- أَلْمَتَالِي: پی در پی	۴- أَلْقَمَ: دهان
۵- بَلَعَ: بلعید	۶- الْهَوَاءَ: علاقه مندان «مفرد: الهاوی	۷- الْفَرَائِسَ : شکارها «مفرد: الْفَرِيْسَة»	

الْتَمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ «الْحَالَّ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ.		
۱- مِنْ عَاشَ بِوَجْهِينِ، مَاتَ خَاسِرًا.	کسی که دو رو زندگی کند، زیانکار می میرد	خَاسِرًا
۲- أَقْوَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مَقْتَدِرًا .	قوی ترین مردم کسی است که دشمنش را با وجود قدرت عفو کند	مَقْتَدِرًا
۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعَدَاوَةُ سَرِيعَةً.	هنگام وقوع مصیبت ها، دشمنی با سرعت می رود.	سَرِيعَةً
۴- مَنْ أَدْنَبَ وَ هُوَ يَضْحَكُ، دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.	کسی که گناه کند در حالی که می خندد، وارد جهنم می شود در حالی که گریه می کند.	هُوَ يَضْحَكُ هُوَ يَبْكِي
۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.	انسان نیکوکار زنده می ماند اگرچه به منزل های مردگان منتقل شده باشد. (فوت کرده باشد)	حَيًّا
۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ.	اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن.	وَحِيدًا



الْتَمَرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي الْمَفْرَدِ وَ جَمْعِهِ.

1- سَمَكَةٌ ، سَمَكَاتٌ	✓	⇒ مؤنث // سَمَك (أسماك) ← مذکر	11- تَمَثَالٌ ، أَمَثَلَةٌ	⊗	تَمَثَالٌ «ج: تماثيل» / مَثَلٌ «ج: أمثلة»
2- ذِكْرِي ، ذِكْرِيَاتٌ	✓	خاطره	12- سِنٌّ ، سِنَّاتٌ	⊗	سِنٌّ «ج: أسنان» / سَنَةٌ «ج: سنوات»
3- فَرَيْسَةٌ ، فَرَائِسٌ	✓	شکار (شکارها)	13- عَصْرٌ ، عَصُورٌ	✓	زمان
4- قُرْبَانٌ ، قَرَابِينٌ	✓	قربانی	14- صَنَمٌ ، أَصْنَامٌ	✓	بت
5- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاءٌ	⊗	خَطِيئَةٌ «ج: خطايا» / خَطَأٌ «ج: أخطاء»	15- حَاجٌ ، حَجَاجٌ	✓	حاجی
6- طَعَامٌ ، مَطَاعِمٌ	⊗	طعام «ج: أطعمة» / مطعم «ج: مطاعم»	16- دَمْعٌ ، دُمُوعٌ	✓	اشک
7- دَعْوَةٌ ، دَعَوَاتٌ	✓	فراخواندن / دعا کردن / دعوت کردن	17- وَجْهٌ ، وَجُوهٌ	✓	چهره
8- كِتَابَةٌ ، كِتَابَاتٌ	✓	نوشتن	18- بِنْتُ ، أَبْنَاءٌ	⊗	بِنْتُ «ج: بنات» / ابن «ج: أبناء»
9- شَعْبٌ ، شُعَبٌ	⊗	شَعْبٌ «ج: شعوب» / شُعْبَةٌ «ج: شُعب»	19- إِلَهٌ ، آلِهَةٌ	✓	خدا
10- عَظْمٌ ، أَعْظَمٌ	⊗	عظم «ج: عظام» / أعظم «ج: أعظم»	20- آيَةٌ ، آيَاتٌ	✓	نشانه

نزدیج بپوکت  
تلاشی در مسیر موفقیت

گروه عربی استان کردستان

درس سوم - دوازدهم مشترک

بابک فجر



کتاب‌ها خوراک اندیشه اند	الْکُتُبُ طَعَامُ الْفِکْرِ
دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.	«الْعِلْمُ صَيْدٌ وَ الْکِتَابَةُ قَيْدٌ. فَ «قَيْدُوا الْعِلْمَ بِالْکِتَابَةِ»
کتاب‌ها خوراک اندیشه اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد.	إِنَّ الْکُتُبَ طَعَامُ الْفِکْرِ، وَلِکُلِّ فِکْرٍ طَعَامٌ،
همان گونه که برای هر بدنی خوراکی‌هایی یافت می‌شود. (وجود دارد)	کَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِّکُلِّ جِسْمٍ .
و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می‌کند	وَمِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِي أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مِّنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،
و همچنین انسان دانا می‌تواند که در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد	وَكَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِکْرِيًّا فِي کُلِّ مَوْضِعٍ،
محدودسازی در گزینش «کتاب‌ها» مانند محدودسازی در گزینش خوراک است	وَإِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْکُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ
هر دوی این‌ها فقط برای کودکی یا بیماری است. (ترجمه مثبت) (هر دوی این‌ها جز برای کودکی یا بیماری نیست. (ترجمه منفی)	، کِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.
پس اگر اندیشه‌ای توانمند داشته باشی که به کمک آن می‌توانی آنچه را که می‌خوانی بفهمی،	إِذَا كَانَ لَكَ فِکْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛
از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان	فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْکُتُبِ؛
تجربه‌ها، ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند.	فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْکُتُبِ؛
زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند.	لِأَنَّ الْکُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ،
و امکان ندارد که تجربه یک فرد بیشتر از ده‌ها سال «چند دهه» باشد.	وَلَا يُمْکِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.
و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد. زیرا من بر این باورم (اعتقاد دارم)	وَلَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ کُتُبًا مَّکْرَرَةً؛ لِإِنِّي أَعْتَقِدُ
که یک فکر را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار فکر می‌شود.	أَنَّ الْفِکْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفٌ کَاتِبٍ، أُصِیْحَتْ أَلْفَ فِکْرَةٍ.
و بنابراین، می‌خواهم در یک موضوع «موضوع یکسان» نظرهای چند نویسنده را بخوانم.	وَلِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضِعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ کُتَّابٍ
زیرا این کار از خواندن موضوع‌های بسیار «متعدد» لذت بخش‌تر و سودمندتر است	لِأَنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَأَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضِعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ
مثلاً در مورد زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده را می‌خوانم	فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلِیُونَ» آرَاءَ ثَلَاثِينَ کَاتِبًا،
و من مطمئنم که هر نویسنده ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده است	وَأَنَا وَاثِقٌ أَنَّ کُلَّ کَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلِیُونَ بِأَوْصَافٍ
که «مانند» ویژگی‌های نویسندگان دیگر نیست.	لَا تُشْبِهُهُ أَوْصَافِ الْکُتَّابِ الْآخَرِينَ
و چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نبرد.	قَرَبَ کِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَائَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ،
و چه بسا کتابی که خواننده‌اش آن را سریع مطالعه کند	و رُبَّ کِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛
اما تأثیری ژرف در روح او می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.	فَيُؤَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ.
اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد	أَمَّا الْکِتَابُ الْمُنْفِدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَالْعَمَلِ،
و اگر آن را در کتابی یافتی، شایان توجه و قدردانی است.	فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي کِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا بِالْعِنَايَةِ وَالتَّقْدِيرِ

عقّاد ادیب، روزنامه نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادر او اصلت کردی دارد.	أَلْعَقَادُ أَدِيبٌ وَصَحْفِيٌّ وَمَفْكَرٌ وَشَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَسْلِ كُرْدِيٍّ.
عقّاد زیبایی را فقط در آزادی می دید (مثبت) عقّاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی دید (منفی)	فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛
و بنابراین، در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش فقط شادابی می بینیم. (مثبت) و بنابراین در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش چیزی به جز نشاط نمی بینیم. (منفی)	وَلِهَذَا لَا نَشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطَ عَلَى رَغْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ. )
گفته می شود او هزاران کتاب خوانده است	يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلَافَ الْكُتُبِ.
و او از مهم ترین نویسندگان در مصر است	وَهُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ.
بی گمان، او بیشتر از صد کتاب در زمینه های گوناگون به کتابخانه عربی افزوده است.	فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلَفَةِ.
عقّاد به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله دبستان درس خوانده است. (مثبت) عقّاد به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، به جز در مرحله ابتدایی درس نخوانده است. (منفی)	مَا دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرَحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَنَشَأَ فِيهَا.
و خانواده اش نتوانست که برای کامل کردن تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد.	وَمَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دَرَاثَتِهِ.
عقّاد، تنها به خودش تکیه کرد. (مثبت) عقّاد به کسی جز خودش تکیه نکرد. (منفی)	فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ.
عقّاد، انگلیسی را از جهانگردانی «گردشگرانی» که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می آمدند یاد گرفت.	فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.

الْمَعْجَمُ		
أَضَافَ : افزود (مضارع: يَضِيفُ / مصدر: إِضَافَةٌ) أَغْنَى : بی نیاز گردانید (مضارع: يَغْنِي / مصدر: إِغْنَاءُ) أَغْنَاهُ عَنْهُ : او را از آن بی نیاز کرد. الْأَمْتَعُ : لذت بخش تر الْتَحْدِيدُ : محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يَحْدِدُ )	تَصَفَّحَ : ورق زد ، سریع مطالعه کرد الْتَّانَوِيَّةُ : دبیرستان الْجَدِيرُ : شایسته الْصَحْفِيُّ : روزنامه نگار الظُّرُوفُ : شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» الْقَاسِيُ : سخت و دشوار	الْكُتَّابُ : نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ» الْمَفْكَرُ : اندیشمند نَشَأَ : پرورش یافت الْوَاتِقُ : مطمئن هُنَاكَ : وجود دارد ، آنجا يُقَالُ : گفته می شود «مجهولِ يَقُولُ»



أ. عَيْنَ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.	
الْخَطَأُ	عقاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و دکترای افتخاریش را از آنجا بدست آورد
الصَّحِيحُ	چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش کنی، سپس از آن فایده‌ای بدست نمی‌آوری (نیآوری)
الصَّحِيحُ	کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌ها هستند.
الْخَطَأُ	محدود کردن خواندن کتاب‌ها از دیدگاه نویسنده مفید است
الصَّحِيحُ	عقاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است
الْخَطَأُ	هیچ خوراکی برای فکر انسان نیست.

ب. أُجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.	
لَعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانِ الَّتِي وُلِدَ وَنَشَأَ فِيهَا.	(۱) لماذا لم يواصل العقاد دراسته في المدرسة الثانوية؟
به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و رشد یافت	چرا عقاد درس‌خواندنش را در دبیرستان ادامه نداد؟
شَبَهَ التَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ.	(۲) بأي شيء شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب؟
محدود کردن در انتخاب کتاب را به مانند محدود کردن در انتخاب غذا تشبیه کرده است	عقاد محدود کردن در انتخاب کتاب را به چه چیزی تشبیه کرد؟
أضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ.	(۳) كم كتاباً أضاف العقاد إلى المكتبة العربية؟
او بیشتر از صد کتاب به کتابخانه عربی افزود.	عقاد چند کتاب به کتابخانه عربی افزود؟
تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السَّيَّاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.	(۴) ممن تعلم العقاد اللغة الإنجليزية؟
انگلیسی را از جهانگردانی «گردشگرانی» که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند یاد گرفت.	عقاد از چه (کسی) کسانی زبان انگلیسی را آموخت؟
الْكِتَابُ الْمُفِيدُ هُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَقَوِّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَالْعَمَلِ.	(۵) ما هو مقياس الكتب المفيدة؟
کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد	مقیاس (سنجش و معیار) کتاب‌های مفید چیست؟
الْجِسْمُ الْقَوِي، يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِباً لِنَفْسِهِ.	(۶) ما هي مزايا الجسم القوي؟
بدن نیرومند غذای مناسبی را برای خودش جذب می‌کند	امتیازهای بدن مفید چیست؟

تلاشی در مسیر موفقیت

اعلموا

## أسلوبُ الاستثناءِ

به این جمله دقت کنید.

حَضَرَ الزَّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ إِلاَّ حَامِداً. همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

هرگاه خبر یا حکم کلی داده شود و سپس يك یا چند مورد، را از آن جدا کنیم، به آن «استثناء» می‌گویند.

## ارکان استثناء

مستثنی منه	ادات استثناء	مستثنی
	إِلاَّ	

❖ کلمه «حامداً» در جملهً بالا مُسْتَثْنَى، «الزَّمْلَاءُ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ و «إِلاَّ» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

❖ مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل». (همان يك یا چند موردی است که از خبر یا حکم کلی جدا می‌شود و پس از ادات استثناء می‌آید).

نکته مهم: مستثنی بلافاصله بعد از «إِلاَّ» می‌آید.

❖ به کلمه ای که مستثنی از آن جدا شده است، **مستثنی منه** گفته می‌شود. (اسمی است که قبل از ادات استثناء می‌آید و خبر یا حکم کلی در باره‌ی آن داده می‌شود. و تعدادش از مستثنی بیشتر است).

❖ مستثنی نقش است اما مستثنی نقش نیست.

حَضَرَ	الزَّمْلَاءُ	فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ	إِلاَّ	حَامِداً
	مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی

الزَّمْلَاءُ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ	إِلاَّ	حَامِداً.
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر:

كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلاَّ الْعِلْمَ.

كُلُّ شَيْءٍ	يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ	إِلاَّ	الْعِلْمَ.
مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی

اخْتَبَرَ نَفْسَكَ. تَرَجَّمِ العِبَارَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ المُسْتَثْنَى وَ المُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ...﴾ همه چیز جز چهره او نابود شدنی است.

(مستثنی منه: كُلُّ شَيْءٍ / إِلاَّ: ادات استثناء / مستثنی: وجه: منصوب)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلاَّ إبليسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ پس همه فرشتگان باهم سجده کردند؛ به جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد.

(مستثنی منه: الْمَلَائِكَةُ / إِلاَّ: ادات استثناء / مستثنی: إبليس: منصوب)

۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلاَّ ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: هر چشمی روز رستاخیز گریان است، به جز سه چشم:

عَيْنٌ سَهْرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، چشمی که در راه خدا بیدار مانده

وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ، و چشمی که از محارم بر هم نهاده شده

وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. و چشمی که از پروای خدا لبریز شده است.

(مستثنی منه: كُلُّ عَيْنٍ / إِلاَّ: ادات استثناء / مستثنی: ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: ثلاث: منصوب)

۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ مِمَّا جَعَلَ فِيهِ إِلاَّ وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ. هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شده تنگ می‌شود، به جز ظرف دانش؛ زیرا به کمک آن فراخ می‌شود.



(مستثنی منه: كُلُّ وعاءٍ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: وعاء: منصوب)	
هر چیزی به جز ادب هرگاه زیاد شود ارزان می شود؛ زیرا ادب هرگاه زیاد شود پربها می شود.	5- كُلُّ شَيْءٍ يَرْخُصُ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا.
(مستثنی منه: كُلُّ شَيْءٍ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: الْأَدَبُ: منصوب)	
به جز عطیه همکلاسی هایم زبان فرانسه نمی دانند .	6- لَا تَعْلَمُ زَمِيلَاتِي اللَّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةً.
(مستثنی منه: زَمِيلَاتِي إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: عَطِيَّةً: منصوب)	
دانش آموزان مسئله های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند .	7- حَلَّ الطُّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.
مستثنی منه: مَسَائِلُ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: مَسْأَلَةً: منصوب)	

### أَسْلُوبُ الْحَصْرِ

حصر با إِلَّا:

❖ «إِلَّا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

❖ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فَازَ إِلَّا الصَّادِقُ.» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد.»

در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده ایم.

❖ این اسلوب معمولاً هنگامی است که پیش از «إِلَّا» جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ.

در جمله بالا «حفظ قصیده» تنها به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

در اسلوب حصر می توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم.	
در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.	مثبت
کسی جز کاظم را ندیدم.	منفی
ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا.	
نکته مهم: در صورت ترجمه جمله حصر به صورت مثبت و مؤکد، از قید های «فقط، تنها، ...» قبل از آوردن مستثنی استفاده می شود.	
عین ما لیس فیہ مفهوم الحصر: (کنکور ریاضی ۹۹)	
۱) لا نَأْخُذُ إِلَى مَوْقِفِ التَّصْلِيحِ إِلَّا السَّيَّارَةَ الْمَعْطَلَةَ	اسلوب حصر معمولاً هنگامی است که پیش از «إِلَّا» جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد.
۲) لا يَسْتَرِ النَّاسُ إِلَّا مَا يَخَافُونَ مِنْ عَوَاقِبِ جَهْرِهِ	بنابراین جمله شماره ۳ چون منفی نیست، پس نمی تواند حصر باشد بلکه استثناء است.
۳) يَتَنَاوَلُ الْمَرِيضُ أَنْوَاعَ الْفَوَاحِشِ إِلَّا التَّفَاحَ	
۴) مُمْ تَكُنُ السَّلَامَةُ إِلَّا بِالذَّهْنِ السَّلِيمِ	

مهم: با توجه به سوال های کنکور و آزمون امتحان نهایی، مهمترین نکته این درس پیدا کردن مستثنی منه در جمله است که مشخص شود جمله (استثناء یا حصر) است. که در زیر به بعضی از این موارد اشاره می شود:
۱- اگر جمله قبل از إِلَّا منفی نباشد، (یعنی مثبت) باشد، مستثنی منه حتماً در جمله است. پس اینگونه جمله ها استثناء هستند.
۲- اما اگر جمله قبل ازز إِلَّا منفی باشد، اگر مستثنی منه در جمله باشد استثناء است، و اگر در جمله نباشد حصر است. که با کمک گرفتن از ترجمه و نقش کلمات قبل از الّا می توان پی به استثناء یا حصر بودن جمله برد.
یک روش دیگر برای پیدا کردن جمله حصر توجه کردن به اعراب مستثنی است یعنی اگر کلمه بعد از الّا یکی از علامت مرفوع (ـُ / ـِ / ـَ / ـِ / ـِ / ـِ) را بگیرد حصر است. چون مستثنی اعراب (ـُ / ـِ / ـِ / ـِ / ـِ / ـِ) می گیرد اما حصر هم مرفوع می تواند باشد هم منصوب (ـُ / ـِ / ـِ / ـِ / ـِ / ـِ) مانند: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌّ وَلَهْوٌ...﴾ که لَعِبٌّ: مرفوع است پس این جمله حصر است.

❖ مستثنی منه معمولاً «جمع سالم یا مکسر» یا اسم های جمعی مانند (ناس / قوم / کل ...) است.

❖ اما کلمه هایی مفرد نکره مانند (أحدٌ / شيءٌ / كتابٌ / ...) اگر در جمله منفی قرار بگیرند می توانند مستثنی منه واقع شوند.

❖ مستثنی منه می تواند ضمیر بارز یا مستتر باشد، به شرط آنکه مفرد نباشد.

<p>۵۰- عین ما فيه (( الحصر )) : ( تجرّبی ، ۹۸ )</p> <p>۱- لم نشاهد الأفلام من التلفاز إلا ما يفيدنا منها</p> <p>۲- ما سعدنا إلى الجبال المرتفعة إلا الأقوياء منا</p> <p>۳- ما أتذکر من أيام طفولتي إلا قصص أبي الجميلة</p> <p>۴- لم تبلع الأسماك صغارها في هذا الفلم إلا سمكة واحدة</p>	<p>در گزینه ۱ و ۲ و ۴ مستثنی منه ذکر شده به ترتیب (الأفلام، نا، الأسماك) هستند .</p> <p>پس نمی توانند اسلوب حصر داشته باشند.</p>
---	--

در امتحان نهایی علاوه بر قسمت ترجمه که از جمله های استثنا و حصر استفاده می شود در قسمت قواعد نیز سوال طرح می شود از جمله :

۱۰	<p>میز في العبارات التالية :</p> <p>« (۱) المستثنى و المستثنى منه ، (۲) المفعول المطلق و نوعه ، (۳) الحال ، (۴) المنادى ، (۵) خبر الحروف المشبهة بالفعل »</p> <p>﴿ يا داودُ إنا جعلناك خليفة في الأرض ﴾ / ﴿ هو شاهدٌ مشاكل في البيئة مُشاهدةٌ مؤلمةٌ / يشتغلُ العمالُ في المصنعِ نشيطينَ إلا عاملاً .</p>	۱/۷۵
آزمون خرداد ۹۸ انسانی .		
۱۲	<p>عین الجملة التي فيها أسلوب الحصر:</p> <p>(۱) ﴿ لا يَأسُ من رُوحِ اللهِ إلا القومُ الكافرون ﴾</p> <p>(۲) ﴿ إن الإنسانَ لفي خسرٍ إلا الذين آمنوا ﴾</p> <p>(۳) لا يحضرُ الزملاءُ في صالةِ الامتحانِ إلا واحداً منهم .</p>	

اختر نفسك. ترجم العبارات التالية، ثم ميز أسلوب الحصر من أسلوب الاستثناء.		
الأحصر	و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست	۱- ﴿ وما الحياة الدنيا إلا لعب ولهو ... ﴾
الأحصر	جز قوم کافران از رحمت خدا ناامید نمی شوند.	۲- ﴿ ... لا يَأسُ من رُوحِ اللهِ إلا القومُ الكافرون ﴾
الاستثناء	بی گمان انسان در زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و یکدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند.	۳- ﴿ إن الإنسانَ لفي خسرٍ * إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر ﴾
الاستثناء	شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی را مطالعه نکردم.	ما طالعَت ليلةَ الإمتحانِ كتاباً إلا كتابَ العربيةِ .
الاستثناء	کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم .	۶- قرأتُ الكتابِ التاريخيِ إلا مصادرهُ
الاستثناء	انواع میوه به جز آناناس را خریده ام.	۷- اشتریت أنواعَ الفاكهةِ إلا آناناس .

## التمارين

التمرين الأول: اكتب كلمة مناسبة للتوضيحات التالية من كلمات المعجم.

أعني	او را بی نیاز ساخت که احتیاجی نداشته باشد.	(۱) جعله غنياً لا حاجة له .
الصحفي	شخصی که در روزنامه (روزنامه ها) مقاله (مقالاتی) می نویسد.	(۲) شخص يكتب مقالات في الصحف .
الثانوية	مرحله تحصیلی پس از دبستان .	(۳) المرحلة الدراسية بعد الابتدائية .
المفكر	دانشمندی که اندیشه های ژرف و نویی دارد.	(۴) العالم الذي له أفكار عميقة و حديثة .
الظروف	اوضاع و احوالی که پیرامونمان می بینیم.	(۵) الأوضاع و الأحوال التي نراها حولنا .



## الْتَمْرِينُ الثَّانِي: صَعِّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

يَغْلُو • يَرْخُصُ <input checked="" type="checkbox"/> يَكْتُرُ • يَغْضُ •	١) سِعْرُ الْعِنَبِ ..... فِي نِهَائِهِ الصَّيْفِ بِسَبَبِ وَفُورِهِ فِي السُّوقِ.
گران می شود / ارزان می شود / زیاد می شود / برهم می زند	قیمت انگور در بازار در پایان تابستان به سبب فراوانی اش ارزان می شود
جَدِيرٌ <input checked="" type="checkbox"/> شَلَالٌ • تَلْفَازٌ • ظُرُوفٌ •	٢) أُعْطِيَ الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَةَ الْمَكْتَبَةِ لِزَمِيلِي وَ هُوَ ..... بِهَا
شایسته / آبشار / تلویزیون / شرایط	مدیر، مسئولیت کتابخانه را به هم شاگردی ام داد در حالی که شایسته آن بود
طَبَعْنَا • تَصَفَّحْنَا • رَكِبْنَا • أَكَلْنَا <input checked="" type="checkbox"/>	٣) ذَهَبْنَا إِلَى الْبَسْتَانِ وَ ..... التَّفَاحَاتِ وَ الرَّمَانَاتِ.
چاپ کردیم / ورق زدیم / سوار شدیم / خوردیم	به باغ رفتیم و سیبها و انارها را خوردیم .
وَعَاءٌ <input checked="" type="checkbox"/> زُجَاجًا • حَدِيدًا • نُحَاسًا •	٤) صَنَعْتُ ..... جَمِيلًا مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.
ظرف / شیشه / آهن / مس	ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم
(يَخْفُضُ • يَمُرُّ • يَقْدُفُ • يَسْهَرُ <input checked="" type="checkbox"/> )	٥) حَارِسُ الْفُنْدُقِ ..... كُلَّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.
تخفیف می دهد / تلخ می کند / پرتاب می کند / بیدار می ماند	نگهبان هتل تمام شب همراه همکارش بیدار می ماند

## الْتَمْرِينُ الثَّالِثُ: اَمَلْ أَلْجَدْوَلَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ.

ع د و ا ن	عَدَوَان	عَبَاءة	١)	دشمنی
ح م م م	حَمَامَة	مَأخُود	٢)	کبوتر
م ت ذ ک ر	مَتَدَكَّر	مَتَدَكَّر	٣)	به یادآورنده
ع ب ا ء ة	عَبَاءة	حَمَامَة	٤)	چادر
م ا خ و ذ	مَأخُود	تَعَارَف	٥)	گرفته شده
ت ع ا ر ف	تَعَارَف	حِرْبَاء	٦)	آشنایی
م ق ط و ع	مَقْطُوع	عَدَوَان	٧)	بریده شده
ح ر ب ا ء	حِرْبَاء	مَقْطُوع	٨)	آفتاب پرست
ظ ا ه ر ة	ظَاهِرَة	ظَاهِرَة	٩)	پدیده
أ ق م ا ر	أَقْمَار	أَقْلَام	١٠)	ماه ها
ب ط ا ق ة	بَطَاقَة	بَطَاقَة	١١)	کارت، بلیت
أ ف ل ا م	أَقْلَام	أَقْمَار	١٢)	فیلم ها
م ع ج و ن	مَعْجُون	تَعْلِيم	١٣)	خمیر
ب ض ا ع ة	بِضَاعَة	أَنْهَار	١٤)	کالا
أ ن ه ا ر	أَنْهَار	مَعْجُون	١٥)	رودها
ت ع ل ی م	تَعْلِيم	بِضَاعَة	١٦)	یاد دادن
س ه و ل ة	سَهُولَة	سَهُولَة	١٧)	آسانی
أ ص ن ا م	أَصْنَام	نَفَقَات	١٨)	بت ها
ن ف ق ا ت	نَفَقَات	سُرُوال	١٩)	هزینه ها
ك ر ا س ی	گراسی	والدة	٢٠)	صندلی ها
و ا ل د ة	والدة	گراسی	٢١)	مادر
س ر و ا ل	سُرُوال	بِهَائِم	٢٢)	شلوار
ب ه ا ء م	بِهَائِم	أَعْلَام	٢٣)	چارپایان
إ ر س ا ل	إِرْسَال	أَصْنَام	٢٤)	فرستادن
أ ع ل ا م	أَعْلَام	تَلْمِيز	٢٥)	پرچم ها
ح ج ا ر ة	حِجَارَة	إِرْسَال	٢٦)	سنگ ها
ت ل م ی ذ	تَلْمِيز	بَرَامِج	٢٧)	دانش آموز
ب ر ا م ج	بَرَامِج	حِجَارَة	٢٨)	برنامه ها
﴿وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾				

## «التحليل الصرفي و الإعراب»

کلمات در زبان عربی همچون انسان از دو جهت مورد بررسی قرار می گیرند ، همانطور که هر انسانی دارای ویژگی ها و خصوصیات خویش است کلمات نیز در زبان عربی هر کدام دارای ویژگی و خصوصیات خویش هستند . بنابراین بیان ویژگی های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفي» می گویند.

و همچنان که هر انسانی با هر ویژگی که دارد اما هنگامی وارد جامعه می شود در هر جایی که قرار بگیرد نقش آن جا را می گیرد ( دانش آموز ، معلم ، مدیر ، کارمند ، کارگر ، ... ) کلمات نیز هنگامی در جمله قرار بگیرند با توجه به جایگاهشان در جمله نقش می گیرند بنابراین به ذکر نقش دستوری کلمه یعنی جایگاه آن در جمله و علامت انتهای کلمه در زبان عربی «اعراب» می گویند.

دانش آموزان باید دقت کند دو اصطلاح «التحليل الصرفي» و «اعراب» قواعدی است که در طی سال های گذشته یاد گرفته و الآن آنها را با روشی جدید تکرار می شود .

در «التحليل الصرفي» یا «تجزیه» بهتر است از جدول زیر استفاده کنید :

اسم	۱	مفرد	مذکر	معرب	معرفه	جامد
	۲	مثنی	۳	مؤنث	۴	مشتق
کلمه	حرف	فعل	ماضی	مضارع	صیغه فعل (۱۴)	۵
						۶
کلمه	حرف	فعل	ماضی	مضارع	صیغه فعل (۱۴)	۷
						۸
کلمه	حرف	فعل	ماضی	مضارع	صیغه فعل (۱۴)	۹
						۱۰

۲۰۱ : هر اسمی در زبان عربی از لحاظ جنس و عدد بر اساس جدول زیر تقسیم می شود

۱- مفرد اسمی است که بر یک نفر یا چیزی دلالت کند . و علامت مشخصی ندارد .	مؤنث	مذکر	
۲- مفرد مؤنث می تواند بدون علامت باشد مانند مریم یا زینب یا دارای علامت های (ة / اء / ی ا) باشد که به آخر آن اضافه می شود مانند : تلمیذة / صحراء / کبری / دنیا	ة - ة	----	مفرد
۳- جمع مکسر یعنی جمعی که بر اساس قواعد این جدول بسته نشده و قاعده مشخصی ندارد . مانند قلم : أقلام / کتاب : کتب	ات	ون - ین	مثنی
			جمع سالم
			جمع مکسر

۳ : کلمه معرب یعنی کلمه ای است که آخر آن با توجه به نقشش در جمله تغییر می کند و اعراب مختلف می گیرد . کلمه مبنی ، کلمه ای است که تحت هیچ شرایطی شکل ظاهرشان تغییر نمی کند.

(۱) تمام اسم ها معربند به جز ضمیرها ، اسم های اشاره ، اسم های موصول ، و اسم های استفهام . بنابراین کلمه تلمیذ چون هیچکدام از موارد ذکر شده نیست پس معرب است . و می تواند اعراب مختلف تلمیذ تلمیذ تلمیذ را قبول کند .

نکته ۱- هر کلمه که در آخر آن تنوین — بگیرد معرب است .

نکته ۲- هر کلمه که در ابتدای آن «ال» اضافه شده باشد معرب است .

(۲) فعل های ماضی و امر مبنی هستند ، اما فعل های مضارع معرب هستند به جز فعل های جمع مؤنث .

(۳) تمام حرف ها مبنی هستند .

۴ : اسم معرفه : اسمی است که برای شنونده یا خواننده شناخته شده باشد .

اسم معرفه : اسمی است که برای شنونده یا خواننده شناخته شده نباشد .

در دسته بندی اسم ها می گوئیم هر اسم که معرفه نباشد ، نکره است ، بنابراین ابتدا انواع اسم های معرفه را مشخص می کنیم هر اسمی جزء یکی از موارد زیر قرار گرفت معرفه و اگر در دسته بندی معارف قرار نگرفت مبنی است .

انواع اسم های معرفه :

۱- هر اسمی که در ابتدا آن «ال» اضافه شده باشد . مانند : **الکتاب ، الرجل** که معرفه به «ال» «معرف بآل» نامیده می شود.

۲- اسم علم (خاص) : اسامی افراد ، کشورها و شهرها و ... مانند : ایران ، کردستان ، سنندج ، کرمانشاه ، ایلام ، دماوند ، اورست

در کتاب عربی دوازدهم فقط این دو نوع معرفه است . معارف مبنی در این دو مورد معرفه نباشد .



اما موارد زیر نیز معرفه هستند

۳- ضمیرها ۴- اسم‌های اشاره (هَذَا، هَذِهِ، ... ) ۵- اسم‌های موصول (الذی، الّتی،...)

۶- گاهی یک اسم نکره به یک معرفه اضافه می‌شود و معرفه می‌شود مانند :

کتابُ التّلمیذ / کتاب نکره است اما چون به التلمیذ که معرفه است اضافه شده است پس کتاب نیز معرفه حساب می‌شود .

**نکته مهم :** علامت تنوین \_\_\_\_\_ در آخر اسم‌ها نشانه نکره است ، یعنی اگر اسمی تنوین داشت «تلمیذ / تلمیذاً / تلمیذ» معمولاً نکره است .

اسم‌های علم (خاص) اگر تنوین هم داشته باشند؛ بازهم معرفه به حساب می‌آیند . اشهد أنّ محمداً رسول الله .

۵ - در عربی اسم‌هایی وجود دارند که ریشه آن‌ها فعل است ، به چنین اسم‌هایی که از فعل ساخته می‌شوند مشتق می‌گویند .

و در مقابل اسم‌هایی که ریشه فعلی ندارد ؛ یعنی آن را از روی فعل نساخته‌اند جامد می‌گویند .

**یادآوری :** اصطلاح جامد و مشتق در کتاب های درسی ذکر نشده است . اما تعدادی از مشتق ها رو در پایه یازدهم یاد گرفته‌اید که عبارتند از :

۱- اسم فاعل : به دو صورت می آید ۱- بر وزن اسم فاعل : ( ناصِر ) ۲- مٌ ..... ( مُسْتَخْرَج )

۲- اسم مفعول : به دو صورت می آید ۱- بر وزن اسم مفعول : ( مَنْصُور ) ۲- مٌ ..... ( مُسْتَخْرَج )

۳- اسم مبالغة : بر دو وزن می آید ۱- فَعَال : ( رَزَاق ) ( بَقَال ) ۲- فَعَالَة : ( عِلَامَة ) ( سَيَّارَة ) ( نِظَارَة )

۴- اسم تفضیل : بر دو وزن می آید ۱- أَفْعَل : ( أَجْمَل ) ( أَحْسَن ) ۲- فُعَلَى : ( حَسَنَى ) ( دُنْيَا )

۵- اسم مکان : بر سه وزن می آید ۱- مَفْعَل : ( مَلْعَب ) ۲- مَفْعَل : ( مَنَزَل ) ۳- مَفْعَلَة : ( مَدْرَسَة )

۶- فعل لازم : فعلی است که فقط فاعل لازم دارد : فعل + فاعل : ذَهَبَ التّلمیذُ

فعل متعدی : فعلی که علاوه بر فاعل به مفعول نیز نیاز دارد : فعل + فاعل + مفعول کتب التلمیذ مقالة

۷- فعل معلوم فعلی است که فاعل آن مشخص و معلوم است ، فعل مجهول فعلی است که فاعل آن نامشخص است .

فعل ماضی معلوم : ..... : ضَرَبَ : ..... : استخرج / فعل ماضی مجهول ..... : ضَرِبَ / استخرج

فعل مضارع معلوم : ..... : يَضْرِبُ : ..... : يَكْرُم / فعل مضارع مجهول ..... : يَضْرِبُ / يستخرج

عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الْمَحَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِحَظِّ.	
الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ.	
الْعَمَالُ:	اسم، جمع تَكْسِير، اسم فاعل، مَعْرِفٌ بِأَل، مَعْرَب
	اسم مِبَالِغَة، جمع مَكْسَر و مَفْرَدَة «العامل»
مُبْتَدَأ و مَرْفُوع بِالضَّمَّة	
فَاعِل و مَرْفُوع بِالضَّمَّة	
الْمُجْتَهِدُونَ:	اسم فاعل، جمع مَذَكَّر سَالِم، مَعْرِفٌ بِأَل
	اسم مَفْعُول، مَثْنَى، مَذَكَّر، تَكْرَة، مَبْنِي
صَفَة و مَرْفُوع بِالتَّبَعِيَة لِمَوْصُوفِهَا	
مُضَافٌ إِلَيْهِ و مَجْرُورٌ بِ «و» فِي «وَن»	
يَشْتَغِلُونَ:	فعل جمع مَذَكَّر غَائِب، ثلاثي مزيد من بابِ افْتِعَال، معلوم، لازم
	فعل مضارع، جمع مَذَكَّر مَخَاطَب، مجهول، ثلاثي مجرد، متعد
خبر و مبني	
فَاعِل	
الْمَصْنَع:	اسم مَفْعُول، مَفْرَد، مَعْرِفٌ بِأَل
	اسم مَكَان، مَفْرَد، مَذَكَّر، مَعْرِفَة
مُضَافٌ إِلَيْهِ و مَجْرُور	
مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَر (في المصنع: جار و مجرور)	

نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْإِمْتِحَانِ.	
نَجَحَتِ:	فَعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُرِيدٌ مِنْ بَابِ أفعالٍ، مَجْهُولٌ
	فَعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُؤنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُجْرَدٌ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ

الطَّالِبَاتُ:	مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ	مَبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ
	اسْمٌ فاعِلٌ، جَمْعٌ مُؤنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	فاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ

الِإِمْتِحَانِ:	مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ افْتِعَالٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْإِمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
	اسْمٌ تَفْضِيلِيٌّ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَمِيَّةِ	صِفَةٌ وَ مَجْرُورٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا

الْتَمَرِينَ الْخَامِس

أ- كَمِّلِ الْفَرَاغَاتِ فِي التَّرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» بَيْنِي عَشَّةٌ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرِسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يَرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفُزَ مِنْ عَشَّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدُفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جِبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِترٍ. وَ تَصْطَدِمُ بِالصَّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجِبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهَدٌ مُرْعَبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قَسَمَ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةَ.

پرنده ای وجود دارد که «برناکل» نامیده می شود [او] لانه اش را بر فراز کوه هایی بلند، دور از شکارچیان می سازد و هنگامی که جوجه هایش بزرگ می شوند از آنها می خواهد از لانه بلندشان بپرند. جوجه ها یکی یکی خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از هزار متر می رسد، می اندازند. و چند بار با صخره ها برخورد می کنند. پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می شوند و به پیشواز جوجه هایشان می روند. افتادن جوجه ها صحنه ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی دشوار شان است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِي لِمَا تَحْتَهُ حَظًّا.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» بَيْنِي عَشَّةٌ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرِسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يَرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفُزَ مِنْ عَشَّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدُفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جِبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِترٍ. وَ تَصْطَدِمُ بِالصَّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجِبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهَدٌ مُرْعَبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قَسَمَ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةَ.

عَشَّةٌ (مفعول)	مُرْتَفِعَةٌ (صفة)	فِرَاخٌ (فاعل)	فِرَاخٌ (فاعل)	أَلْفٌ (مجرور به حرف جر)
بِالصَّخُورِ (مجرور بحرف جر)	الْوَالِدَانِ (فاعل)	الْجِبَلِ (مضاف إليه)	فِرَاخٌ (مفعول)	سَقُوطٌ (مبتدأ)
الْفِرَاخِ (مضاف إليه)	مَشْهَدٌ (خبر)	مُرْعَبٌ (صفة)	مِنْ حَيَاتِ (مجرور بحرف جر)	الْقَاسِيَةَ (صفة).

ج. عَيْنُ نَوْعِ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ». «لَا + اسم = لا نفی جنس» لا فِرَارَ : لا نفی جنس

د. اِبْحَثْ عَنْ مُتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ: «تَحَتَّ وَ بَعِيدٌ وَ تَصَغُرُ وَ قَصِيرٌ وَ أَقَلُّ وَ أَسْفَلُ.»

تَحَتَّ ≠ فَوْقُ // بَعِيدٌ ≠ قَرِيبٌ // تَصَغُرُ ≠ تَكْبُرُ // قَصِيرٌ ≠ مُرْتَفِعٌ // أَقَلُّ ≠ أَكْثَرُ // أَسْفَلٌ ≠ أَعْلَى

ه. اُكْتُبِ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «جِبَالٌ وَ مُفْتَرِسِينَ وَ فِرَاخٌ وَ صَخُورٌ وَ مَرَّاتٍ.»

جِبَالٌ : مفرد : جِبَلٌ // مُفْتَرِسِينَ : مفرد : مُفْتَرِسٌ // فِرَاخٌ : مفرد : فَرَاخٌ // صَخُورٌ : مفرد : صَخْرَةٌ // مَرَّاتٍ : مفرد : مَرَّةٌ



## التمرین السادس: للترجمة.

عَلِمَ: دانست	أَعْلَمَ مِنْ: داناتر	سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	العلامة: بسیار دانا
فعل ماضی	اسم تفضیل (أَفْعَل)	س + مضارع = مستقبل فارسی	مبالغة
انْتَقَلَ: جا به جا شد	لا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی شود	لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	رَجَاءٌ انْتَقِلُوا: لطفاً، جا به جا شوید
ماضی / باب افتعال	مضارع منفی	لَنْ + مضارع = مستقبل منفی فارسی	فعل امر، جمع مذکر مخاطب
أَرْسَلَ: فرستاد	الْمُرْسَلُ: فرستاده شده	أَرْسَلُ: بفرست	لا تُرْسَلُ: نفرست
ماضی / باب إفعال	اسم مفعول (م.....م...)	فعل امر / مفرد مذکر غایب	مضارع نهی: لا + مضارع
عَبَدَ: پرستید	العابِدُونَ: پرستندگان	أَعْبُدُونِي: مرا پرستید	المعابد: پرستشگاهها
ماضی / مجرد / گروه ۱	اسم فاعل / جمع مذکر	فعل امر + ن وقایه + ضمیر (ی)	جمع «معبد»: اسم مکان
سَاعَدَ: کمک کرد	المُسَاعِدُ: کمک کننده	هُم سَاعَدُونِي: آنها مرا کمک کردند	رَجَاءٌ سَاعَدُونِي: لطفاً مرا کمک کنید
ماضی / باب مفاعلة	اسم فاعل (م.....م... - ..)	فعل ماضی + نون وقایه + ضمیر (ی)	فعل امر + نون وقایه + ضمیر (ی)
طَبَخَ: پخت	الطَبَاخُ: آشپز	طَبَخَ: پخته شد	المطبوخ: پخته شده
ماضی / مجرد / گروه ۱	اسم مبالغه (شغل)	ماضی مجهول (با ضمه شروع شده)	اسم مفعول (بر وزن مفعول)
تَكَلَّمَ: سخن گفت	التَّكَلَّمَ: سخن گفتن	تَكَلَّمْنَا: (ما) سخن گفتیم	تَتَكَلَّمُ: (ما) سخن می گویم
ماضی / باب تَفَعَّل	مصدر باب تَفَعَّل	فعل ماضی / متکلم مع الغير	فعل مضارع / متکلم مع الغير

## التمرین السادس: عین المحلّ العربی للكلمات التي تحته خط.

(۱) مداراة الناس نصف الإيمان.	مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.
مداراة: (مبتدا و مرفوع)	الناس: (مضاف الیه و مجرور)
نصف: (خبر و مرفوع)	الإيمان: (مضاف الیه و مجرور)
(۲) عدو عاقل خير من صديق جاهل.	دشمن عاقل بهتر از دوست نادان است
عدو: (مبتدا و مرفوع)	عاقل: (صفت)
خير: (خبر و مرفوع)	من صديق: (جار و مجرور)
جاهل: (مضاف الیه و مجرور)	
(۳) يا حبيبي، لا تقل كلاماً إلا الحق أبداً.	ای دوست من، هرگز سخنی جز حق نگو
لا تقل: (فعل مضارع نهی)	كلاماً: (مفعول و منصوب)
إلا: (ادات استثناء)	الحق: (مستثنی و منصوب)
(۴) أعلم في الصغر كالنقش في الحجر.	(یادگیری) دانش در کودکی مانند نقش در سنگ است
أعلم: (مبتدا و مرفوع)	في الصغر: (جار و مجرور)
كالنقش: (جار و مجرور)	«خبر برای العلم»: (جار و مجرور)
في الحجر: (جار و مجرور)	
(۵) أضعف الناس من ضعف عن كتمان سره.	ضعیفترین مردم کسی است که از پنهان کردن رازش ناتوان باشد
أضعف: (مبتدا و مرفوع)	الناس: (مضاف الیه و مجرور)
عن كتمان: (جار و مجرور)	سر: (مضاف الیه و مجرور)

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: أ. اَبْحَثْ عَنِ السَّمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي

أ. (اسم الفاعل و اسم المفعول و اسم المبالغة و اسم التفضيل و اسم المكان)

﴿...إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾ | قطعاً نفس بسیار دستور دهنده(امر کننده) به بدی است.

أَمَارَةٌ بر وزن «فَعَالَةٌ» اسم مبالغه

اعْلَمُ بِأَنَّ خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ. | بدان که بهترین برادران (دوستان) قدیمی‌ترین آنهاست .

خَيْرٌ: اسم تفضيل // // // أقدم: بر وزن «أَفْعَلٌ» اسم تفضيل

أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ | بزرگترین حماقت زیاده‌روی در ستایش و نکوهش (مدح و ذم) است.

أَكْبَرُ: بر وزن «أَفْعَلٌ» اسم تفضيل

طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ | خواستنی حاجت از نااهلش از مرگ بدتر است.

أَشَدُّ: بر وزن «أَفْعَلٌ» اسم تفضيل

فَمَنْ عَنِ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا | از جایت برای(به احترام) پدر و معلمت برخیز اگر چه فرمانروا باشی

مَجْلِسٌ: بر وزن «مَفْعَلٌ» اسم مكان | مَعْلَمٌ: «مَ.....» : اسم فاعل

يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ | روز عدل(دادگری) بر ستمگر سخت تر از روز ستم بر مظلوم است

ظالمٌ: بر وزن «فاعل» اسم فاعل // // // أشدُّ: بر وزن «أَفْعَلٌ» اسم تفضيل // // // مظلومٌ: بر وزن «مفعول» اسم مفعول



# نزد نخبه بزرگان

## تلاشی در مسیر موفقیت



# درسنامه درس ۴ / دوازدهم مشترک

کردستان - بابک فجر

الْفَرَزْدَقُ	الدَّرْسُ الرَّابِعُ
این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد. و خانه (خدا) و بیرون و محدودهٔ احرام، او را می شناسند.	هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ وَ الْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلَّ وَ الْحَرَمَ
این فرزند بهترین همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزهٔ بزرگ قوم است.	هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
و این گفتهٔ تو که « این کیست؟ » زیان رسانندهٔ بدو نیست. عرب و غیرعرب کسی را که تو انکار کردی می شناسند	وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجَمُ
فرزدق از شاعران روزگار اموی است.	الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
او در منطقه ای در کویت به سال بیست و سه هجری متولد شد و در بصره زندگی کرد.	وُلِدَ فِي مَنْطِقَةِ الْكُوَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَ عَشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.
روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی آورد و امام از وی دربارهٔ پدرش پرسید و او گفت:	فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وَالدِّهِ؛ فَقَالَ:
و امام از وی دربارهٔ پدرش پرسید و او گفت:	فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وَالدِّهِ؛ فَقَالَ:
این پسرم است؛ نزدیک است که شاعری بزرگ شود	« هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا. »
پس امام به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز (یاد بده).	فَقَالَ الْإِمَامُ لَوَالِدِهِ: « عَلِّمَهُ الْقُرْآنَ »
پس (پدر فرزدق) به او قرآن را قطعاً آموخت (یاد داد)؛	فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا؛
سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.	ثُمَّ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.
فرزدق دوستدار اهل بیت بود	كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ
و دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛	وَ كَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛
ولی وقتی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.	وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.
پس هشام طواف کرد و وقتی که به حجر الاسود رسید نتوانست که آن را به خاطر شلوعی بسیار مسح کند.	فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ،
پس برای وی منبری نصب شد، همچون فرمانروایان روی آن نشست	فَنَصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأَمْرَاءِ
در حالی که به مردم نگاه می کرد و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.	يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.
پس در حالی که به حاجیان می نگریست، ناگهان (امام) زین العابدین آمد، و مانند بزرگان خانه [خدا] را طواف کرد،	فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحُجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ
و هنگامی که به حجر الاسود رسید، مردم کنار رفتند، و [او] به آسانی آن را مسح کرد.	فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.
مردی از اهل شام گفت:	فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ:
این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کنند؟! (این کیست که مردم به او اجازه مسح حجرالاسود دادند!؟)	« مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمِحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ » ؟!



هشام ترسید از اینکه اهل شام او را بشناسند	خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ
و به او مانند دوستداران علاقه‌مند شوند و گفت: او را نمی‌شناسم	و يَرْغَبُوا فِيهِ رَغْبَةَ الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ»
و فرزدد حاضر بود.	وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا.
پس فرزدد گفت: «من او را به خوبی می‌شناسم.	فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً.»
سپس این قصیده را به زیبایی سرود:	ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِِنْشَادًا رَائِعًا.
این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد.	هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ
و خانه (خدا) و بیرون و محدودهٔ احرام، او را می‌شناسند.	وَ الْبَيْتِ يَعْرِفُهُ وَ الْحَلَّ وَ الْحَرَمَ
این فرزند بهترین همهٔ بندگان خداست.	هَذَا ابْنِ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.	هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست.	وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
عرب و غیرعرب کسی را که تو انکار کردی می‌شناسند	الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجَمُ

## المعجم

إِذْ جَاءَ : ناگهان آمد	الْحَلَّ : بیرون احرام	الْعَلَمُ : بزرگ تر قوم ، پرچم
اسْتَلَمَ الْحَجَرَ : سنگ را مسح کرد	رَحَلَ - : کوچ کرد	الْكِبَارُ : بزرگان
أُنْكَرَ : ناشناخته شمرد	رَغِبَ فِيهِ - : به آن علاقه مند شد	«مفرد: الْكَبِيرُ» ≠ الْأَصْغَارُ
الْبَطْحَاءُ : دشت مکه	الضَّائِرُ : زیان رساننده	مَدَحَ - : ستود
بَيْنَمَا : در حالی که	طَافَ - : طواف کرد	نَصَبَ - : برپا کرد ، نصب کرد
التَّقِيُّ : پرهیزگار	(مضارع: يَطُوفُ)	النَّقِيُّ : پاک و خالص
جَهَرَ بِ- : آشکار کرد	الْعَرَبُ : عرب	الْوَطْءُ : جای پا ، گام

## اُكْتُبْ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

(۱) كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ ؟	كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ .
دوستی فرزددق به اهل بیت نزد خلفای بنی امیه چگونه بود؟	فرزددق دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد.
(۲) مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؟	جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
چه کسی فرزددق را نزد امیر مؤمنان آورد؟	پدرش او را نزد امیر مؤمنان آورد .
(۳) مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ ؟	جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.
چه وقت فرزددق دوستی اش به اهل بیت را آشکار کرد؟	وقتی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.
(۴) أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ ؟	وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُؤَيْتِ وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ
فرزددق کجا به دنیا آمد و کجا زندگی کرد؟	او در منطقه ای در کویت متولد شد و در بصره زندگی کرد.
(۵) فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ ؟	كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
فرزددق در چه دوره ای زندگی می‌کرد؟	فرزددق در روزگار اموی زندگی می‌کرد.
(۶) إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟	رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ بِالشَّامِ .

فرزدق در شام نزد چه کسی رفت؟

فرزدق نزد خلفای بنی امیه در شام رفت.

## اعلموا

## الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

۱- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ.

از خدا آمرزش خواستم.

۲- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا.

از خدا بی گمان آمرزش خواستم.

۳- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا صَادِقًا.

از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

۴- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتَغْفَارَ الصَّالِحِينَ.

از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتَغْفَارَ» در جملات بالا وجود دارد؟

مصدر «اسْتَغْفَارَ» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟

نقش کلمه «اسْتَغْفَارَ» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اسْتَغْفَرْتُ» تأکید کرده است.

به مصدر «اسْتَغْفَارَ» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهایی تأکیدی مانند

«بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

دو کلمه «صادقاً» و «الصَّالِحِينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛

مانند «اسْتَغْفَارَ» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا صَادِقًا

صفت

مفعول مطلق نوعی

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتَغْفَارَ الصَّالِحِينَ.

مضاف الیه

مفعول مطلق نوعی

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:

می توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به

ترجمه مفعول مطلق نیست؛ مثال:

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا صَادِقًا.

از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتَغْفَارَ الصَّالِحِينَ.

مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

تَجْتَهِدُ الْأُمُّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بِالْغَا

مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می کند.

مفعول مطلق، مصدری از فعل جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می کند و صفت یا مضاف الیه ندارد.

مفعول مطلق نوعی، مصدری از فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می کند و صفت یا مضاف الیه دارد.



<p><b>نکته ۱:</b> مفعول مطلق: مصدری است منصوب (أ، ؤ، -) و از جنس فعل موجود در جمله است:</p>									
<p><b>نکته ۲:</b> مفعول مطلق تاکیدی هیچ گاه به صورت مثنی یا جمع به کار نمی رود، و نصب آن نیز با تنوین نصب «ـ» نشان داده می شود.</p>									
<p><b>نکته ۳:</b> ترجمه‌ی مفعول مطلق تاکیدی: در ترجمه‌ی مفعول مطلق تاکیدی از قیدهایی تاکیدی زیر و امثال آنها استفاده می شود: « بی شک، بدون شک، مسلماً، قطعاً، حتماً، یقیناً، و ... » که با آوردن بر سر فعل ترجمه می شود.</p>									
<p><b>نکته ۴:</b> مصدر منصوبی ( مفعول مطلق ) است که به کمک کلمه‌ی بعد از خود که به صورت «صفت» یا «مضاف الیه» می آید، « کیفیت » و « نوع » انجام فعل را بیان می کند.</p>									
<p><b>نکته ۵:</b> ترجمه‌ی مفعول مطلق: در ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی دارای صفت، از قیدهایی بیانی با توجه صفت آن استفاده می شود یا به عبارت دیگر، به ترجمه‌ی صفت، اکتفا کرد. قیدهایی نوعی که از آنها برای ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی دارای صفت استفاده می شود عبارتند از:</p> <p style="text-align: right;"><b>« به نیکی، بسیار، سخت، زیاد ... »</b></p> <p>مثال:</p> <table style="width: 100%; border: none;"> <tr> <td style="width: 50%; text-align: right;">إِصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا</td> <td style="width: 5%; text-align: center;">←</td> <td style="width: 45%; text-align: left;">به نیکی صبر کن</td> </tr> <tr> <td style="text-align: right;">إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا</td> <td style="text-align: center;">←</td> <td style="text-align: left;">ما برای تو گشایشی آشکار نمودیم</td> </tr> <tr> <td style="text-align: right;">اذكروا الله ذكراً كثيراً</td> <td style="text-align: center;">←</td> <td style="text-align: left;">خدا را بسیار یاد کنید</td> </tr> </table>	إِصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا	←	به نیکی صبر کن	إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا	←	ما برای تو گشایشی آشکار نمودیم	اذكروا الله ذكراً كثيراً	←	خدا را بسیار یاد کنید
إِصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا	←	به نیکی صبر کن							
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا	←	ما برای تو گشایشی آشکار نمودیم							
اذكروا الله ذكراً كثيراً	←	خدا را بسیار یاد کنید							
<p>کنکور تجربی ۹۹</p>	<p>۲۷- « عَلَيْنَا أَنْ نَحْتَرِمَ الْأَدْيَانَ الْإِلَهِيَّةَ وَ أَنْ نَتَعَابَشَ مَعَ الْمُعْتَقِدِينَ بِهَا تَعَابُشًا سَلَمِيًّا! »:</p> <p>۱) بر ما است به دینهای خدایی احترام گذاریم و با کسانی که به خدا اعتقاد دارند با مسالمت زندگی کنیم!</p> <p>۲) بر ما است که به ادیان الهی احترام بگذاریم و با معتقدین به آنها زندگی مسالمت آمیزی داشته باشیم!</p> <p>۳) بر ما واجب است که به ادیان خدایی احترام کنیم و با کسانی که معتقد هستند با مسالمت زندگی کنیم!</p> <p>۴) بر ما لازم است دینهای الهی را محترم شمرده با معتقدان به آن زندگی سالمی را داشته باشیم!</p>								
<p>کنکور تجربی ۹۹</p>	<p>۲۹- « كَمْ شَخْصًا نَعْرِفُ أَنَّهُمْ يَعْمَلُونَ بِمَا يَقُولُونَ، فَيُؤَثِّرُونَ عَلَيْنَا تَأْثِيرًا عَمِيقًا لَا نَجِدُ مِثْلَهُ فِي الْأَخْرَيْنِ! »:</p> <p>۱) چند شخص را می شناسیم که می گویند چیزی را که بدان عمل می کنند، پس بر ما تأثیر عمیقی می گذارند که همانند آن را در دیگران نمی یافتیم!</p> <p>۲) چند شخص را شناخته ایم که به چیزی که می گویند عمل می کنند، و بر ما آنچنان تأثیری دارند که در دیگران مثل آن را نیافته ایم!</p> <p>۳) چند نفر را می شناسیم که آنها چیزی می گویند که عمل می کنند، و بر ما آنچنان اثری دارند که در افراد دیگر همانندش را نمی یابیم!</p> <p>۴) چند نفر را می شناسیم که به آنچه می گویند عمل می کنند، پس بر ما تأثیر عمیقی می گذارند که در دیگران مثل آن را نمی یابیم!</p>								
<p>کنکور تجربی ۹۹</p>									

۳۱- « هذا المعلم قد قام بتشكيل فريقين يجتهد لاجيئهما فرحين سنة أيام من الأسبوع اجتهادا!»: این معلم .....  
 (۱) با خوشحالی به تشکیل دو گروهی اقدام نموده که بازیکنان آنها شش روز از هفته را بسیار تلاش می‌کنند!  
 (۲) با شادی به شکل دادن دو گروه که بازیکنان آنها شش روز هفته را به سختی تلاش می‌کنند، اقدام می‌نماید!  
 (۳) اقدام به تشکیل دو تیم کرده است که بدون شک بازیکنانشان در شش روز از هفته با خوشحالی، تلاش می‌کنند!  
 (۴) اقدام به شکل دادن تیمهایی کرده که بازیکنانشان با شادی، شش روز هفته را تلاش فراوان می‌نمایند!

نکته: در ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی دارای مضاف الیه، از قیدهای بیانی از قبیل: «مانند، چون، همچون، ...» استفاده می‌شود. مثال:

انظروا إلي الدنيا نظر الزاهدين فيها	←	به دنیا چون پارسایان در آن، بنگرید
جلس عليّ جلوس الفقراء	←	علی مانند فقیران نشست
نظرتُ إلي المكتبة نظر الباحث	←	به کتابخانه همچون پژوهشگر نگاه کردم

در کنکور سوال‌های مفعول مطلق به صورت‌های مختلف آمده است که دانش آموز این سوال‌ها را باید به خاطر داشته باشد.  
 تیپ سوالات:

۱- عین ما فيه اهتمام و عنایة علی «وقوع الفعل» فقط = مفعول مطلق تاکیدی

۲- عین ما فيه تأکید للفعل = مفعول مطلق تاکیدی

۳- عین ما یبین کیفیة وقوع الفعل = مفعول مطلق نوعی


۴- عین ما فيه تأکید علی وقوع الفعل = مفعول مطلق تاکیدی

۵- عین المفعول المطلق للبيان = مفعول مطلق نوعی

۶- عین المصدر لا یبین نوع الفعل = مفعول مطلق تاکیدی

<p>کنکور ریاضی ۹۸</p> <p>۱- وفاء جمیلاً (نوعی)</p> <p>۲- تشجیعاً کثیراً (نوعی)</p> <p>۳- تضييعاً (تاکیدی)</p> <p>۴- شماً دقیقاً (نوعی)</p>	<p>۹- عین المصدر لا یبین نوع الفعل:</p> <p>(۱) یا أصدقاء أوفوا بعهدکم وفاء جمیلاً!</p> <p>(۲) شجّعنا أصدقاءنا في المسابقة تشجیعاً کثیراً!</p> <p>(۳) إن كنت تلميذاً عاقلاً فلا تُضیع أوقاتك تضييعاً!</p> <p>(۴) إن العطار یشم رائحة المسك شماً دقیقاً و یعرفه!</p>
--	--

در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده بر این وزن‌ها آشنا شدید  
 افتعال، استفعال، انفعال، إفعال، تفعیل، تفاعل و مفاعلة؛ مثال:

مصدر	مضارع	ماضی	مثال 	مصدر	مضارع	ماضی
افتخار	یفتخر	افتخر		افتعال	یفتعل	افتعل
استخدام	یستخدّم	استخدم		استفعال	یستفعل	استفعل
انسحاب	ینسحب	انسحب		انفعال	ینفعل	انفعل
إرسال	یرسل	أرسل		إفعال	یفعل	أفعل
تعلیم	یعلّم	علّم		تفعیل	یفعل	فعل



تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ		تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ
تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلَ		تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلَ
فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	سَاعَدَ		مِفَاعَلَةٌ	يُفَاعِلُ	مِسَاعَدَةٌ

اکنون با این چند مصدر که در هشت گروه یادشده نیستند و بی قاعده اند، آشنا شوید:

ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
صَبِرَ	يَصْبِرُ	صَبْرٌ	جَلَسَ	يَجْلِسُ	جُلُوسٌ
ذَكَرَ	يَذْكُرُ	ذِكْرٌ	خَرَجَ	يَخْرُجُ	خُرُوجٌ
عَرَفَ	يَعْرِفُ	مَعْرِفَةٌ	طَافَ	يَطُوفُ	طَوَافٌ
رَغِبَ	يُرْغَبُ	رَغْبَةٌ	نَامَ	يَنَامُ	نَوْمٌ
فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتْحٌ	عَاشَ	يَعِيشُ	عَيْشٌ

↑ از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعل جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است. ↑

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: اِنْتخَبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ ثُمَّ عَيْنِ الْمَفْعُولِ الْمُطْلَقِ وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

(۱) ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾  
صبراً: مفعول مطلق نوعی

الف) قطعاً شکیبایی کن  (ب) به زیبایی صبر کن.

(۲) ﴿اُذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾  
ذکراً: مفعول مطلق نوعی

الف) خدا را همیشه یاد کنید.  (ب) خدا را بسیار یاد کنید.

(۳) ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾  
تکلیماً: مفعول مطلق تأکیدی

الف) خدا با موسی قطعاً سخن گفت.  (ب) خدا با موسی سخنی گفت.

(۴) ﴿... وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾  
تنزیلاً: مفعول مطلق تأکیدی

الف) و مانند ملائک فرود آمدند.  (ب) و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

التَّمَارِينُ

التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْعِبَارَةَ الْفَارْسِيَّةَ الْقَرِيبَةَ مِنَ الْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى.

۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ.

ترجمه: هیچ یک از شما ایمان نمی‌آورد تا این که برای برادرش دوست بدارد آن چه را برای خودش دوست می‌دارد

معادل: هر آن چیز کانت نیاید پسند  
تن دوست و دشمن بدان در مبند

۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا

ترجمه: هرگاه انسان بزرگواری را گرامی بداری مالک او می‌شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری نافرمانی می‌کند.

معادل: چو با سفله گویی به لطف و خوشی  
فزون گرددش کبر و گردن کشی

۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ

ترجمه: عاقل خانه‌اش را روی صخره می‌سازد و نادان بر روی شن بنا می‌کند

معادل: به جویی که یک روز بگذشت اب  
نسازد خردمند ازو جای خواب

۴- ادَّعَى الثَّعْلَبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الدُّنْبُ

ترجمه: روباه چیزی را ادعا کرد و خواست. گفته شد آیا شاهدی هست؟ گفت دُم. (دُم)

معادل: ز روباهی بپرسیدند احوال  
ز معروفان گواهِش بود دنبال

۵- مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ

ترجمه: هر کس تلاش کند، می‌چرد (به خواسته‌اش می‌رسد) و هر کس بخوابد رویاها می‌بیند.

معادل: هرکه رود چرد و هرکه خُسبد خواب بیند.

۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ.

ترجمه: هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد، برایش دو بال می‌رویاند

معادل: آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟  
مور همان به که نباشد پرش

۷- مَدَّ رَجُلٌ عَلَى قَدْرِ كَسَائِكَ.



ترجمه: پایت را به اندازه جامهات، دراز کن
معادل: پایت را به اندازه ی گلیمت دراز کن.
۸-عند الشدائد يعرف الإخوان.
ترجمه: دوستان به هنگام سختی‌ها شناخته می‌شوند.
معادل: دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی

## التمرین الثاني:

أ. عين اسم الفاعل و اسم المبالغة و اسم التفضيل في الحديتين التاليتين.
ب. أكتب المحل العرabi لما تحته خط.
۱- إن الزرع ينبت في السهل و لا ينبت في الصفا فكذلك الحكمة تعمر في القلب المتواضع و لا تعمر في القلب المتكبر الجبار، لأن الله جعل التواضع آله العقل و جعل التكبر من آله الجهل.
کشت در دشت می روید و بر تخته سنگ نمی روید و همچنین حکمت در دل فروتن ماندگار می شود و در دل خودبزرگ بین ستمگر ماندگار نمی شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ بینی را از ابزار نادانی قرارداده است.
(اسم الفاعل: المتواضع / المتكبر) (اسم المبالغة: الجبار)
(في السهل: مجرور بحرف جر) / (الحكمة: مبتدأ) / (الجبار: صفة) / التواضع (مفعول) / (الجهل: مضاف إليه).
۲- من نصب نفسه للناس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و ليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها أحق بالإجلال من معلم الناس و مؤدبهم.
هرکس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب آموزی اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب آموزنده مردمان در گرامی داشت شایسته تر است.
أ: (اسم الفاعل: معلم / مؤدب) (اسم التفضيل: أحق)
ب: (نفس: مفعول) (لناس: مجرور بحرف جر) (نفسه: مضاف إليه) (معلم: مبتدأ)
(أحق: خبر) (بالجلال: مجرور بحرف جر) (الناس: مضاف إليه)

## التمرین الثالث: عين الجواب الصحيح؛ ثم ترجمه.

۱) مضارع تَدَكَّر (به یاد آورد):	<input checked="" type="checkbox"/>	يَدَكَّر	<input type="checkbox"/>	يَذَكَّر	<input type="checkbox"/>	به یاد می آورد
۲) مصدر عَلَّمَ (یاد داد):	<input type="checkbox"/>	تَعَلَّمَ	<input checked="" type="checkbox"/>	تَعَلَّمَ	<input type="checkbox"/>	یاد دادن
۳) ماضی مَجَالَسَة (همنشینی کردن):	<input type="checkbox"/>	أَجْلَسَ	<input type="checkbox"/>	جَالَسَ	<input checked="" type="checkbox"/>	همنشینی کرد
۴) مصدر انْقَطَعَ (بریده شد):	<input type="checkbox"/>	انْقَطَعَ	<input checked="" type="checkbox"/>	تَقَطَّعَ	<input type="checkbox"/>	بریده شدن
۵) أمر تَقَرَّبَ (نزدیک شد):	<input checked="" type="checkbox"/>	تَقَرَّبَ	<input type="checkbox"/>	قَرَّبَ	<input type="checkbox"/>	نزدیک شو
۶) مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد):	<input type="checkbox"/>	يُقَعِّدُ	<input checked="" type="checkbox"/>	يَتَقَاعَدُ	<input type="checkbox"/>	بازنشست می‌شود
۷) أمر تَمَنَّعَ (خود داری می کنی):	<input type="checkbox"/>	امْنَعُ	<input type="checkbox"/>	مانِعُ	<input checked="" type="checkbox"/>	خود داری کن

خارج کرد	<input checked="" type="checkbox"/>	اِسْتَخْرَجَ	<input type="checkbox"/>	تَخْرَجَ	<input type="checkbox"/>	أَخْرَجَ	۸) ماضی یَسْتَخْرِجُ ( خارج می کند):
گوش فرا داد	<input type="checkbox"/>	اِزْفَعَلَ	<input type="checkbox"/>	اِسْتَفْعَلَ	<input checked="" type="checkbox"/>	اِفْتَعَلَ	۹) وزن اِسْتَمَعَ:
چشم به راه شد	<input type="checkbox"/>	اِسْتَفْعَلَ	<input type="checkbox"/>	اِزْفَعَلَ	<input checked="" type="checkbox"/>	اِفْتَعَلَ	۱۰) وزن اِنْتَظَرَ:

## التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنٌ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ لِلْفَرَاغِ.

يَطُوفُونَ	يَطْبَخُونَ	يَطْرُدُونَ	يَطْرُقُونَ	مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.	۱) الْحَجَّاجُ .....
طواف می کنند	می پزند	به تندی می رانند	می کوبند	حاجی‌ها بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کنند)	
الزَّيْتُ	الزَّلُّ	الزَّبْدَةُ	الازْدِحَامُ	أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ.	۲) لَوْ لَا الشَّرْطِي لَأَشْتَدَّ .....
روغن	لغزش	کره	شلوغی	اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه روی ورزشگاه شدت می گرفت.	
بَيْنَ	بَيْنَمَا	جَانِبًا	عِنْدَ	رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.	۳) .....
میان	درحالی که	به کناری	نزد	(در حالی که) داشتم راه می رفتم، حادثه ای را در میدان شهر دیدم.	
عِبَاءَةٌ	عَرَبَةٌ	عَلَمٌ	عُشْبٌ	رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ .....	۴) رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ .....
چادر	واگن/گاری	پرچم	گیاه	برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت (بلند کرد)	
اِسْتَكَمَ	اِسْتَطَاعَ	اِسْتَمَعَ	اِسْتَعَانَ	الْحَجْرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.	۴) الْحَجَّاجُ .....
مسح کرد	توانست	گوش فرا داد	کمک خواست	حاجی حجرالاسود در کعبه شریف را (مسح کرد).	

## التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. (هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟)

... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُوْر عَظِيمٍ حَوْلَهَا
آیا می دانی که با وجود ساختن دیوار بزرگی دور چین، مغول ها توانستند به آن حمله سختی کنند؟!
آیا می دانی که مغول ها با وجود ساختن دیوار بزرگی دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند؟!
آیا می دانی که مغولان توانستند به چین حمله سختی کنند؛ با وجود ساختن دیوار بزرگی دور آن؟!
... تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللَّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ كَثِيرًا.
آیا می دانی که تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار وجود دارد؟!
... الْحَوْتُ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ.
آیا می دانی که نهنگ برای در آوردن روغن از جگرش برای ساختن مواد آرایشی صید می شود؟!
آیا می دانی که نهنگ برای استخراج روغن از کبدش برای ساختن مواد آرایشی صید می شود؟!
... الْخَفَاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدُرُ عَلَى الطِّيْرَانِ.
آیا می دانی که خفاش تنها جاندار پستانداری است که می تواند پرواز کند؟!
آیا می دانی که خفاش تنها جانور (حیوان) پستانداری است که قادر به پرواز است؟!
... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ مِليُون مَرَّةً تَقْرِيْبًا.
آیا می دانی که شمار (تعداد) مورچگان در جهان نزدیک به (تقریباً) یک میلیون بار بیشتر از شمار آدمیان است؟!



... طیسفون الواقعة قُربَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةَ السَّاسَانِيِّينَ.
آیا می دانی که تیسفون، واقع در نزدیکی بغداد پایتخت ساسانیان بود؟!
... دُبُّ الْبَانِدَا عِنْدَ الْوَلَادَةِ أَصْغَرَ حَجْمًا مِنَ الْقَارِ.
آیا می دانی که اندازه خرس پاندا هنگام زاده شدن کوچک تر از موش است؟!
... الزَّرَاقَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ.
آیا می دانی که زرافه لال است و تارهای صوتی ندارد؟!
... وَرَقَّةُ الزَّيْتُونِ رَمَزُ السَّلَامِ.
آیا می دانی که برگ زیتون نماد صلح است؟!

### الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ.

(متن زیر را ترجمه کن ، سپس نقش کلماتی را که زیرش خط کشیده شده مشخص کن .)

الْسَّمَكُ الْمَدْفُونُ	ماهی دفن شده
يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا	در آفریقا گونه ای ماهی هست (وجود دارد)
يَسْتَرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَةِ	که هنگام خشکسالی خودش را در پوششی از مواد مخاطی پنهان می کند
الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ،	که از دهانش بیرون می آید.
وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ،	و خودش را زیر گل دفن می کند
ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ،	و بیشتر از یک سال به خواب عمیقی فرو می رود
وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ احْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ	و مانند زندگان به آب و غذا و هوا نیاز ندارد
وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ،	و درون گودال کوچکی در انتظار (چشم به راه) بارش باران زندگی میکند
حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا.	تا اینکه از آن پوشش به طوری عجیب بیرون بیاید.
يَذْهَبُ الصِّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ	شکارچیان(ماهیگران) آفریقایی پیش از بارش باران به جای(محل) پنهان شدن او می روند.
وَ يَحْفَرُونَ التُّرَابَ الْجَافَّ لَصِيدِهِ.	و خاک خشک را برای صید او می گندند (حفر می کنند).

### عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ.

الْسَّمَكُ الْمَدْفُونُ	الْسَّمَكُ الْمَدْفُونُ
يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتَرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ (مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ)، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ احْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ (مُضَافٌ إِلَيْهِ)، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. يَذْهَبُ الصِّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفَرُونَ التُّرَابَ الْجَافَّ لَصِيدِهِ.	يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتَرُ (فِعْلٌ) نَفْسَهُ (مَفْعُولٌ مَطْلُوقٌ نَوْعِيٌّ) عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ (فِعْلٌ) نَوْمًا (مَفْعُولٌ مَطْلُوقٌ نَوْعِيٌّ) عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ (مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ)، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ احْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ (مَفْعُولٌ مَطْلُوقٌ نَوْعِيٌّ) وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ (مُضَافٌ إِلَيْهِ)، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا (مَفْعُولٌ مَطْلُوقٌ نَوْعِيٌّ) عَجِيبًا. يَذْهَبُ الصِّيَادُونَ (فَاعِلٌ) الْإِفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفَرُونَ التُّرَابَ الْجَافَّ (صِفَةٌ) لَصِيدِهِ.

### الْتَّمَرِينَ السَّابِعُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴾	بی شک ما آشکارا تورا فتح و پیروزی بخشیدیم
فتحا: مفعول مطلق نوعی - مبیناً: صفت	
﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴾	قطعا ما خود بی تردید قرآن را بر تو فرو فرستادیم

القرآن : مفعول - تنزیلا : مفعول مطلق تاکیدی	
هیچ فقری همچون نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست	لَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ
فقر : اسم لای نفس جنس - کالادب: جارومجرور	
هر چیزی جزء دانش با انفاق کم میشود و مسلما آن زیاد میشود.	يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.
كل : فاعل- بالانفاق : جارومجرور- العلم: مستثنی	
خسیس در دنیا مثل فقیران زندگی می کند و در آخرت همچون ثروتمندان محاسبه می شود .	يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسَبُ فِي الْآخِرَةِ مَحَاسَبَةَ الْأَغْنِيَاءِ
البخیل : فاعل - عیش : مفعول مطلق نوعی - الفقراء : مضاف الیه - محاسبه : مفعول مطلق نوعی - الأغنیاء : مضاف الیه	

الْتَّمَرِينَ الثَّامِنُ: عَيْنِ الْمُتَرَادِفِ وَ الْمُتَضَادِّ ( = ، ≠ )			
رَخِصٌ ≠ غَلَا	كِبَاءٌ = لِبَاسٌ	قَرِحٌ = مَسْرُورٌ	سُهولةٌ ≠ صُعُوبَةٌ
ارزان شد ≠ گران شد	لباس	شاد	آسانی ≠ سختی
أَعَانَ = نَصَرَ	حَيَاةٌ = عَيْشٌ	نَزُولٌ ≠ صُعُودٌ	اختفاءً ≠ ظُهُورٌ
یاری کرد	زندگی	پایین آمدن ≠ بالا رفتن	پنهان شدن آشکار شدن
سَهَرَ ≠ نَامٌ	سَلَامٌ = صِلْحٌ	غِذَاءٌ = طَعَامٌ	اِسْتِطَاعَةٌ = قَدَرٌ
بیدار ماند ≠ خوابید	صلح	خوراک / غذا	توانست
دار = بیت	بُنْيَانٌ = بِنَاءٌ	ضَاقٌ ≠ اتَّسَعَ	واثِقٌ = مُطْمَئِنٌّ
خانه	ساختمان	تنگ شد ≠ فراخ شد	مطمئن

# نزدیج ببولک

## تلاشی در مسیر موفقیت






- دانلود گام به گام تمام دروس ✓
- دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه ✓
- دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی ✓
- دانلود نمونه سوالات امتحانی ✓
- مشاوره کنکور ✓
- فیلم های انگیزشی ✓

 [www.ToranjBook.Net](http://www.ToranjBook.Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://t.me/ToranjBook_Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://www.instagram.com/ToranjBook_Net)